

٥٥  
No 50  
بیان واقع



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علم الانسان ما لم يعلم والصلوة والسلام على رسله وآله  
السلام وعلى آله وصحبه وذوي النجا والكرام وبعد وبعد بقلوبنا  
مختصة بربطه بطن خطه كشمس خضت لظفر طشت لبت حد كبر فخر  
على نبينا عليه الصلوة والسلام الملك المبرور في سكونت فخره وسر  
مؤوده بود في معنى دم رب امانت ان عوده من تاخوره  
بعد الكرم ولد حواجه عاقبت محمود من خواصه ملاقي ان خواصه محمد  
فخره ودارد در دوست که بر ملام و قتم في هر کس که خدمت شده  
شیطان لعین است نه معروض زای عالم از ای و انش و ران  
ویمی پیش و صاحب جهان پیش میدار و که در ان اوان  
نه نا در السلطان متوجه بند و ستان کردیده اقل العبد فرید شاه  
جهان اما کمن بود و باز قدم الا نام از اده فخر حج منب  
و رایت تقارن کما در من و فخر من قبلای صاحب فقر و دل

[illegible]

کبریا به قصد قربت و شربین جو پیش زنده و قیوم نامین  
چرا که بجا آورده گوید قلند زهر میوه گوید زنده گوید  
خون این رساله را بیان واقع نام کند داشت لایحه دستور  
کتاب تاریخ از لایحه حاکم و اعراض و بسی فواید گاه  
و بطول کلام و در اول اعطاء نسخ و معنی موقوف بوده که است  
از این و بقدر شیدی را از حرکت و او که تامل و طبع و عباد  
طالب کرد و این امر را در اعطاء ایام از هر طریقه  
همه طبع و غیب و عبادت محبت است که حاصل از تمام کارها  
و این امر را از حق و شاه و متوجه شدن او  
بست امید و مفهوم این امر را در کان سلطنت پدید است  
مانند یکدیگر و در این بر دو شاه که در شسته که مقدمه محاربه  
را بگویند اگر از فواید حقش که کمال و معنی است  
که و طبع و عبادت و در این عبادت خود و معنی  
نمیباشد و در این از هر مقدمه لطیف است  
می بود در این عبادت و در این عبادت  
نورانی است

[illegible]

[illegible]



عبدالرضا قلی میرزا که حبیب شاه سلطان محمود و الی املاک ایران  
نعمت آورد و ملازمت او است و همه در وقت نام علی حکایت کرد  
والله برضا قلی میرزا نیز حساب مستعار را در روز دوشنبه  
پوسته ملاذ قلی ملک برای قیام در آنست و اخذ ریاست صر  
تانی کشتی را بحال کمال دهد و او را به نظر القی میرزا که در مادی  
خاندان صاحب قرائی یعنی امیر محمود کوزکائی سرافراز کشته  
ملازمت او را خود کرده و با او بالمره با او ملازمت جابر چون ملاذ قلی  
ملک نسبت به این ملازمت ملک میفرمود که بطرف علی و  
تبع علی و ملک علی باشند و بحاجت و هم شاد و مستمندان و در  
مردم الوی که قریب حمل جابله و در طو عا و رعیت او را برای  
قبول داشته مطیع و متقار و می باشد و این ملازمت حکام ریاست  
در این ملک فرستی شود و شور و راه و خدمت انبار داری شوند  
نام خود گرفته و در در ترقی برده و انواع کوشی میگویند  
اما ملاذ قلی ملک را در مقام مطلق در بگری بردارد و فصل  
مردم در و جرم خود را در سلطنت مدفوع و عظیم اقامه و چنان میر  
حسین خان قزوینی رئیس جمعی از افاضت قندهار و شاه نوادر  
حاکم آنجا که از طرف ملاذ قلی این توبه فصل آورد و خود

در تهر آن قلوب و انصاف کرده و بسبب کثرت و فراوانی شاه  
و هجوم جماعت انا قیسه و عدم تدبیر و کمال غفلت و غلبه  
مشغول بود باو فیک از چنان در گذشت که او خود را حاکم  
تمام مقام بدین شده و چون می نمود و دیگر دست نظام دل دراز  
نکرده و بر کوشش حکایت زیاده و روز پدر میگوید بار خدایک نظر  
و شمع غفلت شاه سلطان حسین ضعیفی از سر کارمان  
و نیز در تنویر و بی نظارت و اصفهان رسیده آن بحر اعظم را  
مخاطره و سلب و بسبب طول ایام محاصره کلبه بر محصورین  
تک شد آخر الامر محمد از چار به سلطان حسین غالب شده و در  
قربار اربع و قوی و مهارت و اقتدار و به نصیب رسید و بعمل  
و والی ایران دنیا و قیاس از نظر ضرورت و اضطرار و از چار  
از ضرورت و کمال و مقتضای منزلت و شاه شریعت بر دین و  
باتر و هم شهر و علم است که در روز و سبب و من و شاه داخل  
اصفهان شده و دیگر حق عم مشغولی گردیده و به هر دو  
چرخ فلک می آید به هر خطه زمین عم گفته از آذوقه و  
ملک خوش و سبب و حکم به روز و در آن خوش و دانه  
فصل در بیان قضیه ملک محمود و سبب و مخاطبت و ناو علی



[illegible]

بارگه افراسیاب بمطابقه و مقامه او بقیع کرده و فراموش نمیشد و چون  
 افراسیاب را به اینجا آمدند که بندهای شاه طهماسب را در میان  
 حسین بن علی و سلطان که قبل از علی بن محمود شاه از او صفهان را  
 بود و خود را اطراف طبرستان از آن گرفت و داشتند و با هر چه  
 با او بود ملک مود و خراسان را بدست ملک افراسیاب دادند  
 و در میان مود و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند  
 و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند  
 با او رفتی که با او رفتی که با او رفتی که با او رفتی که  
 فرمودند و فصل در ذکر محاربه شاه طهماسب با افراسیاب که  
 در این وقت و غیره بندهای او و نند و نند و نند و نند و نند  
 محمود شاه بندهای او و نند و نند و نند و نند و نند و نند  
 سلطنت اکثر بلاد ایران ممکن بود و کجای از او را با انواع  
 اید و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند  
 و کبر و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند  
 سلطان حسین که او را با او رفتی که با او رفتی که  
 همان که از او رفتی که با او رفتی که با او رفتی که  
 خان قلزی که نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند و نند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انحد و علم فوج که داشت متوجه سمت اذربایجان شده و از سلطان  
تیمور پادشاه بخت بدی مستخلص ساخت و از مملکت اذربایجان  
که امپراطور سیدوس بود متصرف بودی در آورد و بطریق خوش  
و نیکامه تر که آن واقعه ایدالی در زمین خراسان بامشایم  
متحصن مصالحه و میان داده و از آن پس از استوار قرار داده  
عطف عثمان نصیب خراسان فرموده و لغوی را که مرا که را که  
منبع داده اما این ایدالی را در طلب هر آنکه مخصوص ساخت و پس  
مخامره و محاذی به شمشیر و نیزه و تیغ و اهل اخبار معلوم  
و برخی را در ملک سماه مشکلی ساخته به بشند آمد و از آنجا که  
طاهر طاهری خضرت شجره بود و بهر باب که بود و بهر باب  
در اول ملاوت حکایت اجازت فرمود و در میان او در میان  
طاهری انواع بیفتت و خوشتر آمد بهر حال حاجت در حرکت و  
سکون و محاذی فرمودند لیکن طاهری طاهری طاهری طاهری  
که شایان نشان ایشان نیست و کرده غزل آن والا که فرمود  
موت و نفر و مقتربان درگاه چنانکه فی الزمان و فی الزمان  
را غزل و فی که یکی از اینهای مایه شایان و او بود و بهر باب  
ماده و استقبال نموده بر سرش بمولود شاه را فرمود و او را



[illegible]

بختاری را مطیع و مقادیر ساخته منوجه فلاح الایمان بعد از کوه  
مصلحت هر فکر محاربت طایفه است قناتان با عساکر مردم و بلخ و ترک  
و عساکر منیر علیه رفته بعد از سلسله مطیع و منیر و مال و مال و مال  
کشتن قنات و مردم از کشتن طایفه بعد از اول و اول و اول و اول و اول و اول  
تا وقت طایفه که می گرانند شیر طایفه و در کفایت طایفه و طایفه و طایفه  
که خود بعد از کوه منیر طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه طایفه  
در احوال و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
مهر که در و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
اتر می از و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
بعد از و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
یا و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
از و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
بر آن مملکت و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
بعد از و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه

قابل کاربار ما مور کرده خود بالای عبس و است را استیلا و است  
کند را شده است به سمت خود که که جانب غربی و جهت واقع است و از  
شوند این خبر نمود و فرمود فوج قرینانش تا به پیشگاهش آمدند  
عجالتا جمعی را مقابل آنها فرستاد و خود هم با این فرستاده  
در حضور دایمی سعی و فخر فریاد قند و عطر طنبوری آورد  
و لیکن بحسب تقدیر فوج امویان که دستش سرای بود  
قرینانش که در حال خود و است و همه گشته بودند و میزدند  
نهاد و گشته بکسب سبزه ایران افتاد و این امر است و فاجه  
و با عسرت غنا که محمود کند و به بعد از وقوع این حادثه احمد  
با کشتن مصالح میلانی آورد و طعنه است قلعه آن را خرابی می شد  
چون مدت محاصره و محاصره و قتل سیال گشته و قصر و رم  
میر و دیگر الاقدار خود را که توانا میباشند و است و سالها در  
حد و در کسب حصول کارزار را محافه بود برای اندل و لغات  
احمد با عسرت و است عسرت عراق غرب فرمود چون ضرورت حصول  
او منتهی آمد سید طعنه است قلعه آن جمعی را که است قتل گداشته خود  
با کشتن قرینانش با طعنه است و ما و آورد و محصور می که بعد از مقابل  
سبزه افواج ایران سبب عدم از جانب می آورده مایل میزداد

[illegible]

متفرق شده و طماسب قلخان لاشن اموال باشار العیوان  
پسنداد و فرستاده و در مقصد دمام الوصفه کوئی در حین راه  
به نوبت ساختند و اموال و شمار داشتند و اموال را  
خاکه کور نظر بر قبول نمودم و شکری خود را بفرستاد  
ماله برمی در رزم حوی و سو که لادانی کویند و ادنکس برای  
محافظت اموال شب روز و در فکر خلاصی ازین مهملک خوانند  
در مصورت خلل عظم در ملک کبری عداوت است در روز  
دیگر منادی فرمود که تمام اموال درونی دارالند مردم شکری  
در اینجا جمع سازند و خاکه حریفان نصا و امان بفرستاد  
بعد از اجتماع اصحاب غلام همه بپاری طبعه کشند و در  
امار مال عده انش کشند و درین حرکت یک کشتی مال و صاحب  
را خاکه و ولما می فرستادین را کانت ساختن کانت و اموال  
وزر استماع این محو و شورش به خلاصه ای که بعد از خبر بود  
انضام روح بعد از آورده باز دیگران نکره طبعه را مانند ملا  
تا که ای در میان گرفت اگر چه احمد پاشاه و سیاه بکار  
برگشته شدین اموال پاشا بر اس مقیاس مبتدی شده بود لکن  
نار فرموده و از رشاد صفی که محفوظ ماندین بفرستاده بودند

[illegible]



پانده بود و یاچار از میدان مصافق عمان یافته سبب لاریک  
 ملها علی خان شیراز آمده یار و دایا و بر اطاعتش میبردند  
 و چون قیام او رفاته فرموده مشران را از خدمت برآورده کرد  
 طهارت قلعه و ستادند بعد از معانات درشت نبرد و چشم و سر  
 یکار و بیا آورده مجبور گشته چون محمد خان میردست تمام اوضاع  
 عذاب بعد از خسته شدن بدی گشته خود را بدست در میان شمشیر  
 بدست آورده خود را بکشتن باقیست طهارت قلعه را از شورش  
 نموده روانه صفهان نمود و از کما یاد با کجای متوجه شد و کار  
 روم محاربات سخت نموده غالب آمد و قلعه ایران و کوه و برچی از  
 ملکات کریمیان - ضبط نمود و طهارت قلعه را به دست  
 فرمود و بعد از شکست جدی بسیار خانه نری را مطیع و متقاد  
 عطف عمان بوی قبول معان که از محاللات آید با کجاست نمود  
 خصل و منکر طهارت قلعه را در ملک طهارت قلعه ایران  
 از دست قیام اعدای خاکی و از جنی میرد ان خالی یافته مولای با حذر  
 بزرگش عباد و چند نفر را بر این امر عظیم متوالان نمود و عباد محمود  
 و دیگران در باطن با شکام عبادان این علم با اوضاع حلیه و کار  
 و تفریک جمع اعیان و کثیر امان از پیش رفتن و کلان کردن تمام

ملک ایران را بچول معان طلعه استیم بمجمعی ظاهر از برای اجتماع  
سروداری و سیمه لاری و باطنای واسطه اخذ سلطنت و تاجید  
ترتیب داده و قبل از ورود و کشید امان و زو و سیمه لاری و سیمه لاری  
کرد که گنبد و دو سیمه و قبل از ورود کشیداری و چول معان که مکان  
و جامع خواص و عوام است حاضر سازد و اینجا حکم بر تاجید و کشید  
رؤسایو که اگر احباب در قبول ریاست و سلطنت من عذری  
داشته باشند از مشاهده این سیمه است و نصیب بر این  
نخواهد آورد و جوکات و اقتدار است و مکرر علی بن العباس  
روی کار آورده و جمع سیمه و اجتماع خلایق سیمه و سرور  
را که طلعه استیم و دو سیمه و سیمه لاری و سیمه لاری  
و ادوات و انساب سیمه است که از مدت ماده نموده بودند  
طوره که تر نموده و در آن جمع سیمه و سیمه لاری  
و مزوی سیمه و در طوره انوار و سیمه لاری و سیمه لاری  
طافت مکرر از برای و ملک سیمه لاری و سیمه لاری  
و ترودی که در محله ریاست نموده بودند را انعاما سیمه لاری  
انعاما حقوق باطنای اینانی و سیمه لاری و سیمه لاری  
مدکور سیمه است و کلمه اخرین بود که مرقد شما دانند و پادشاه شما

[illegible]

و بدو رضا را می پسندید و همایون را در شاه بعد از پدر خود  
سید و انعام و اشرف و شمار فرزند و ای امیرای دینار را قیام  
نموده محضی متعلق و خبا و التهای خلائی نموده و انعام را  
کامل و سبیل ساجده بر تخت سلطنت نشست و حکم الجفر و قیام  
این جلوس است بلی از طرف امضی مابین رسانیده که سه روز بعد  
از مال و در جهان طبع تاریخ و حکم و واقع و این قصه در نزد  
و یکصد و چهل و هشتاد و پنج و در انعام و ایران و بار مغضی برآورده  
و فشار برآورده و منشر ازین نظم آمده که انعام اصحاب و نواد و ملی  
و بدو بعد از این شاه طهماسب طهماسب طهماسب و در حکام  
کمال و سلطان خان و ترکهای کفیه و حکام طهماسب جان و حکام  
و بدو و هر دو از انعام است که سه ماه خان و ترکهای  
طهماسب و کسل کائنات است و کسل کائنات شخصی گویند که در  
جمع امور و عمل کند و بعد از آنکه بر تخت سلطنت نشیند نام خود  
نادر شاه گذاشت و نادر السلطان نامی گشته و بعد از او  
امسال کشی طبعی و من و سال و یک و نانی قطب و من و حشوی  
و بعد از تصرف بای تخت و در میان نشانی طبع  
خلاصه حکام و بعد از طهماسب را نموده و حکام را مسافه

[illegible]

حیوانات شکر که از ملت جو و گاه لاغر شده بودند کبابی  
که آن نواحی معمور یافتند رسیده بود متوجه کربلا شدند  
نادار سلطان سید ملک و شهبان و سان خرابی آن چون کسب  
خان فاشیو را بطریق رسالت و رضایت شاه مادر شاه نندستان  
فرستاده بود و از آن بازدید تمام می شده که کسب اصطاف  
رای امرای این شهر را بهر که خوانده می شد و معاودت الهی  
در صورت تقدیم جواب معلوم نظر برین انواران غبار کجای  
از کان سلطنت نندستان نور است دریا که بازاده ضعیف  
درست عمومی کابل منصف می بود متفرقه خان قلندر از کبابان  
منصف و نانی و اصل شهر خندی پایداری بوده از کار و با حاکم  
اسباب کار و از وقوع اندام و در شرط امان جان مردمان  
عدم مزاحمت شکان و مال ایشان قلندر را تا و تفویض نموده مطیع  
مستقام و منتهی بودند و بعد از ضبط و تصرف در الملک کابل  
رضای علی میرزا امین مورخ بود که تمام الملک را به کسب و طلبه بود  
مال سلطنت ایران نموده و منان شکر تمامی تمام طاعت نموده  
اشخاص ضعیف و خمر و منافع بوده و از کار رفته را قبل ایران  
بسیکلیان به هم را و سلطان بهر و خرابی نندستان همراه گرفته



همچو پادشاه بود بر چند ناصرخان حاکم کلید و پادشاه و صفی که در  
پادشاه و شرف داشت از شهر آمده و در هر دو محل محاطه مقر نمود  
و در هر دو محل پادشاه بود لیکن ظاهر است که یکی از امرا حکومت حریف پادشاه  
جباری که بآن روزم از مانی سالها برده باشد توانست که بگوید  
که کوپانی کرده بود و نسبت در عین محاذ و محاذ به سکوت و زخم  
ماندیده و خود مجروح و دشتگر قریبا بس کرد و در آن زمان که پادشاه  
ناصرخان بندگان پادشاه هندوستان و امرا و ارکان ایشان را داده  
غرم مادر السلطان مطلع شده شوق همه بسیار کردند و ادوات  
یکبار شده و مختصر است که در میان معنای نظام الملک اصفهان  
و کوپانی پادشاهان امیرالامرا و وزیران و بزرگان و وزیر الملک و غیره  
و امرا و منیر و کمر داشت که کوپانی پادشاه از همه و چنانکه کمال بود  
نصفه فرمودند و دولت بران الملک را از حضور طلب داشتند که تحمل نام  
خود را حضور بکشد و مادر السلطان بعد از چند تنبیه و پادشاه و کوپانی  
در کوپانی و در السلطنت لایم بود و در دولت و پادشاه حاکم اکا  
طاعت محاذ و در خود دیده و پادشاه و پادشاه که کمان و قوسها  
که در طاعت و السواد و تنس که در شمر الملک طاعت و پادشاه  
موقوف و مصون گذاشتند پادشاه داخل میشوند و پادشاه

نماد حاصل آمد و دست کربال که مفاد چهارم برین روش است  
تا و دست بر کربال هر قدر بودند فصل و زوکر فیما فیما  
با و علی لیران یانین عنوان عاقبت بمصالحی که میگردانند  
چهارده و شصت و شصت که در و یکصد و پنجاه و یک نصف است  
نوا و علی لیران ملک و در و زرم گاه شده در حوالی مسکرا و شاه  
جم جابه و در کوشش نموده و علی الصبح بهشتا سوس حضرت جهان ما  
شرفی اندوز گردیده و هنوز در حضور لامع النور مشغول به بحث  
نمود که جاسوسان بهر نور دهند بخود استماع از حرف نمیکرد و هنوز  
افزایش که شد بودند بر و استقامت نهم نهم رخصت طلبیده بخود  
ظلم است و امر امانت فرمودند که در جنس امور تعلیل مذکور و مخفی  
و تا علی بن ابی طالب و اجماعت است مشارالیه قبول کرده بار آمده  
برون آمد تا و نصف آنکه اندک است تا و جمعی سالی ایشان سیده  
که از شش نفر بهجا فو کوشش شده بود و حاکم بر کسی نشانیده چهارش  
از حاکم است سیده و همین وضع یکدست سید شاه نواز و زده  
مستمر آنکه بهر صورت که بود در محض و فصل سوار شد و با یکدیگر  
سوار و قدری سیده فتوح فرمایند که در و نشان را بشک  
خود فرستاد که سیه را آماده ساخته اند و مال مایه را حواله

[illegible]

سوار شد بدین بادشاه و امر امثالو نموده و نیز که بجهت اخراج  
قره اوست شکر خورک تعاقب خواهد بود چنانکه بادشاه که شاه  
نای برین الملک را خبر و امر را به سرستان و امر وین فرمود  
که الان عظیم شان که عبارت از نواب صفی و کمال طوق  
خلد و زان سه سال از نواب محمد الی محبان وزیر اعظم باشد  
معه و خدیو باشند که امر و زانش کار و خرد و خشن خط و خط  
و الحال که اتفاق شده هر کسی تمام مقصود خود را محافظت نماید  
زیر که انواع قره ایش در حکام و غایب انواع دعا یکا بر سر خدیو  
کلام ای که جمع آمده و خود و کلان در کمال باحوشی بدفع نموده  
راضی و خوشنود بودند و در میان امراء اقدار و خدیو  
در همه امور شری و خدیو بادشاه بر قدرت او کمال اعتماد داشتند  
لیکن چون امتحان نهادند که تمهید و کبر و صغر و دلیر و مهارت در  
امور و رم و عظیم سجد بود سایر آن درین خفین مصی احصا  
و سکون میواید و آن مقوض گردیده فاما بر ای که بادشاه را  
باطن او زطنی نسبت با صفا و عباد و مکنون خاتم قاطر بود  
نواب محمد الی انواع خود را که قره عاقل برادر سوار بود در صو  
و کفن که داشته باشد برادر سوار حضور آورده بودند بالفعل

که نوعی چنین واقعه میبود از فرصت آن است که افواج را در میان  
کند و شکر بدارد و نیز در سوار و حضور اورد و طایفه را با کمال سپاه  
و لشکر شاه و امرا که در آنجا میباشند و سوار و پیاده قطع فرمان آن  
بود و در خلاصه کلام آنکه چون لوازم در آن ملک مقرر و طایفه  
و اعانت نمود و اصفیای هم در آنجا و شاه و غیره و خدمت داشت  
که سواره ملک بر ضرورت و اوقات خاند و روان که همه یاد تعلیم و  
و حکمت و عادت و حال و اوقات میباشند که این است که این  
نمایند حضرت طایفه های طایفه را از این معنی اطلاع بکنند و نشان  
امثال آن میبوده و تحصیل تمام بدان ملک و قطار استقامت و همه افواج  
و حواری یکت و باقی را در بهادران یک نفر و دیگر که با آن خانها و مردم  
سوار و عاگرد و چون اوقات معنی آید در حق سپاه شفقت کمال  
بفرمود و هر کسی که بر این معنی اطلاع داشت طوعا و قرضا متوجه  
الشان روانه یازد خانها و زی کردید بهر حال با محبت و شفقت  
بفرمود سوار که از بی هم با ایشان می نوشتند و کمک که آورد و  
شهر یاران و طایفه همه به طایفه اسب خان جبار و همسواران افغان علی  
و لطف علی بن افشار رسیده و گفت که بوجد نظر اند مرزا افشار  
و جمعی از امرای ملک دیده ملاقاتم زکات ایشان فرمود و خود با هم

[illegible]



مطلع می شد و به پنج نواب برین الملک می گفتم کار ما بر سر  
دست می یافت و نواب خاندوران به سمع او کرد و به نام قدوسی  
و در هر دو نفر یکی می شد و سه روز بعد از آنش حرکت می یافت  
و از آنکه گشت خلافت را به نواب بر سر از برای فرود می نمودند  
بعد از کار از سوار شاه داد خان افغان و علی حیدر خان کوک  
که هر دو می توانستند و در آن نو دیند به نواب که به با هم  
و ای حق را به یک گفته و خود می گوی هر دو می گفتم و به کار  
نقش بر دل داده شده و دامن مد آید که می شد و خودی  
مخوف تر انداختی و حاکم به نواب که از مشایخه آن به هر دو  
و از اینها است به نواب و خودی و در دلاور و کمالی مقصود  
که در نواب ملوک خان بر او که ملک نواب خاندوران که است  
و فکر کنم خود می گوی هر دو عالم غنی می یافت و از اوج نواب  
برین الملک با وصف نواب از می نمودند و به با هم به نواب  
مخاطبه می دادند و می گفتند که از نواب سوار که شهر را بر روانه  
عدم شد و به نواب عطف خدان بود و به نواب می گفت  
خودش بعد از کوشش می نمود و در هر دو نواب که از نواب  
نموده و به نواب که می گفت و به نواب که می گفت و به نواب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بهیچان نماند و او را اول بنام شاه داد و او بدست خود گرفت  
 و بهر حال تو اضع نموده گفت که الحال اینجا چیست و در دیدن او در  
 سطحه نزدستان ایشان با یکدیگر بود و او را در حد و حوسه مصالح  
 خوانند و فرمود و چون نظر انداخت بر این کار شاه استاده بود و در  
 افروختن تا طر محمد شاه اشاره کرد که او را احازت تشین دهد  
 تا از بدش بداند و شاه اشاره او را در یافت و عاقل فرمود  
 بعد از گرفتن او را بخار و در افروختن معروضه داشت که با وجود  
 در حالت اشاره علامت باعث انجاض حید بود و محمد شاه در جواب  
 فرمود که اگر اینها مردم ایران میسر و آتش از دست میسر بود که من  
 با و ملحق میجویم و تو هم و بعد از او و شما عیبت را بصیت فرموده  
 این چنین شوستان است که جویش کردید هر چند داده مادر شاه  
 این بود تا یکام شام در اینجا آمد و سخن خند و خند را صبی شد  
 ماری یکدیگر و روز دیگر با علام و مغلط که شست احمد لامر خن  
 انطا شاه شد و عثمان بسیار بود و از منظر فایده که با شاه  
 انطا و یا بر چاکه خوانند و شید بر و نند و خود را در هر کس در جواب  
 در دو ایران قیو که شین کنند و بعد از شست و شست و شست که در  
 عثمانان اما در شرف بود و بعد از آن که دو ماه و هفتاد

[illegible]

[illegible]

حکم کرد که هر که در کسب حرامی سرزد رفته اجماعی بجهت فتنه خوار کرده  
و فتنه خوارانند بلکه بجهت فرموده بعمل آورده بودند لیکن بجهت انظار  
ایزه فتنه خوارانند و علت آخرت است الحید تسکین یافته بود و دل صبح  
باز همان بخش در کای شده تا حدود ساعت اندر وزیر زنده تا در  
شاه از قتل و دشتیای سرین خرافیده دو مددک خواب و بخت  
که متقبل صورتی که توانی واقعت قطعت کرده بجز از حسان را  
بانی بر کردتش و بکر اسیر کرد که هر که او در تاسیس شد بیانش حاتم  
خاک مستعار را از بدین او کشیده در نهایت و تاراج و قتل  
خاکت بجز از آنکه در سر حرم و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
سه نهادند و در شمر خل منجل و بر او صادر شد و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
بهار ساعت که از روز عاتقه الشیخ قتل عفت و بخت و بخت و بخت  
او کشتن شد و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
که در ده بود و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت  
و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت



[illegible]

[illegible]

[illegible]

بادشاه شاهی بود و می نمود و از او بپس از ضبط و نسق شد و عظم  
خان و عظمی و عظمی حکم کرد که در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست  
یا از دست و یا از پای سالم مانده اند و نصفشان گرفته و داخل کارخانه  
و نصف را بپسش و اگر از دست و یا از پای احقاق امر سطوی و در مورد  
مکتوبن سوامی عالم العتب و طغتناب چنان شده بر حکری نهایت صعب  
و دشوار است ازین رو بگذرد و هر آنکه در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست  
بجای آید و در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه  
و کوفت است و چنان است که حکام و مقصدیان امر را در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست  
نموده بود و در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه  
بر آوردن غیر آنه بران لایق نبود و او در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست  
خان بود و در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه  
رویه در آنجا آورده و در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه  
و استند ضمیمه این نموده و حواله فراتر و در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست  
سفای کردید و بعد از آن فراغ از ضبط نمودن نمود و کارخانه  
حاجت بادشاهی و امر آنکه در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه  
در مصادره و بران ساکنان شده و امر آنکه در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه  
سیاه و در هر دو قسم متمول و فانی که در آنست و ازین رو بگذرد و هر آنکه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



خداوند خدای کریم را صلواتی بفرستید و بفرمایید که از جنت عدن آب شرب می فرماید  
و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
جمع گری شربت می نوشان کنند و در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
فایده مرگ است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
آن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
مسلک و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
از انبیا و اولیای و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
معد و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
چنان آمده که در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
بقسام امانت می رسد و اگر متابعین نبود و عیال و اقارب و برادران  
منمودند و انصاف ظالمی و کمال ناخوشی بود و در آنجا که در جنت عدن است  
بیا مان مقید و محسوس بود و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
خارج در محسوس و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
که لذت و انصاف خود را متخاصم می گردانند و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است  
لشکر بر اوراقی محسوس می دهد و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است و در آنجا که در جنت عدن است

چون هر خانه سیرا بر سر آمد چنانکه بعضی مردم میگویند اجتماع خود نمود  
میکنند و بعضی هم با تمام خلعت و سرفراز نشینند و خود را میگویند  
از سلطان جمع کرده اند و این را شتر و غیره بر او میزنند و بعد از این  
و غیره کرده و او بدینسان که بعد از انقضای این کار میسر میماند  
نموده و میگویند بر او چون بهشت قدس سلطان برکت میبارد  
مقتضای آنست که در آن روز که در آن حال غرض خود را بجا میآورد  
ایشان بر سر آن میایستایند و بعد از یکایک میباشند که کور حکم شده که  
استاد می باشد و چهار بار از آن مردم دور و دست خالص ساخته و حال آنکه  
خان بایکدی میگویند و اینها را میگویند و میبایند و بعد از آن  
در میان آنان دولت حکم که در آن ظاهر میآید و بعضی از آن  
از مردم میگویند و خود را میگویند و اینها را میگویند و بعد از آن  
چنانکه بعد از این میگویند و بعضی از آن میگویند که کثیر از آن  
جای سیر و عمارت و یکی از آن علف میزند و یکی راه  
نمایند و یکی از آن میگویند و بعضی از آن میگویند که کثیر از آن  
استاد می باشد و بعد از آن میگویند و بعضی از آن میگویند که کثیر از آن  
رضایت کرده و بر کوههای متواتر و در حال نازش ماران و بعد  
در خانه جلیلم کرده و بعضی از آن میگویند که کثیر از آن

[illegible]

تیره نیرینه باغچه سیاحتی از امر المام قمر از زمین باغچه که پیش از  
مردان قتل شده و دیگر کالفت اند و موکی مقدر و اولی که آن شهر  
نیز است شایسته است و اما نام و در قتل مضایق و در آن نیا و در  
مطلوبه شد و از آنکه کما و دیگر و اما کما که در آن کما که در آن  
و این است و در آن کما که در آن کما که در آن کما که در آن  
در این کما که در آن کما که در آن کما که در آن کما که در آن  
فصل در بیان مواعظی در ایام انوار یعنی در روزهای توفیق است  
انجا و توفیق آمد اول آنکه حکام و عمال تمام ممالک ایران قرار گیرند  
که خراج ممالک بر عایا معاف شود و در آن ممالک که در آن  
نیاست و جمعه که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
از این ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
خود و این ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
و در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
خود و این ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن  
که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن ممالک که در آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

عراق و عاری شدند پس کسی اندر کرد و بخت حیدر در آن روز  
 بگذشت تا روز عید چون رسید این حدود و بخت حیدر در آن روز  
 رسات ملک ای تو شب حیدر آمد اندر در آنجا آمد و از اقامت  
 کرده بخار و خست اخراجش سخن و متاع مل سینه تو یکی ای  
 حکم کرد که قبل عالم انور هم را بر خوف بود هم می مانه که حق شکر  
 این تخت و تاج را که خوی که داشتند تا بعد از این می مانند همان  
 این تو ای کج کج کا و خراج که کشیدن تو خانه می مانند از اخراج  
 یکی می کشیده و بدوش کشیده با حدود و حدود می مانند و  
 کشی از این میان چهاره در کشیدن تو شب و تاج بخت تو  
 و کشش بخت کشش بخت بخت محصلان تو در دست می مانند  
 بخت شده باقی رخصت مرا محبت تو ای سلطان خود و خواجه  
 نمودند و زن و بچه و خراج خود را بخت قبل و عاریت  
 در کشیده و در اندامی سرحد غریب کل طوایف می مانند و  
 بکل طوایف یعنی ما و نیز این در کشش ای بزرگ و بخت تو  
 بود حاکم و دم از دوزخ غلط نموده و در آن می مانند و  
 و سباه از حال دیگر خبر و حال خود کشیده و مضطرب کشیده  
 چنان ملک در هم می کشیده نمود که در کشش و در آن کار اندیشه بود

[illegible]

[illegible]

تا و سلطان طاعت بر او در برابر الضلع اقامت کردند تا که به علی  
طلوع از غایت و چهره لباسش و در قلوب کور با تیره بختی که باقی می ماند  
نمودند خدا را بخانی موحّد صلاح و صوابند و قضا جلیل کار تمام  
اطاعت و انقیاد و مطیعان و عیان و عدم مزاحمت نماید و کس و  
سلطان که نیست سلطان اهل الشیعه تا در شاه نظر بر عدم  
آن غایت و واسطه قبول نموده و بنصیر طبع داشتند و حال استحقاق  
فرموده تا که در و کما به صواب است که کسب بخان و در آن وی  
بکس تا به بعد و پس که در قلوب و در شقیها بود و بضاعت و امر خود  
در او برده و بی نگاه معاد دست نموده و خدا را بخان بر روی بود  
حیاء قائم و در و صحن و مکان سینه که بخان می ماند نظر بر صلاح  
بقوی بود و پس در حق خود و بنظر مقتدر و از قیوم الله بامد میر  
و در این آن نوالی در و نواله از جانب قومین سید و پستان  
حکومت سید با تفتان و قرض نو و چون بحر این افسانه لا منف  
در وقت محاسبه اموال و اخراجات و اموال از جانب نوایط  
نیایا حاضر بود و اکثر شهابی سلطانین صفا که در راسته علم کتب ایران  
بسیار خط و کتابت داشت و مستطاب و نموده بقدر استیضاح  
بجستجو بوقت که افاضه شدند و در قیاس معرفت خانان و اولی

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سکونت در شهر و ایلات و اطراف و حواصط مملکت ایران  
 بسیار و مشاهیرت و سیاه و قاضی شاه شریف از مردم ایلات بود  
 اگر آید که جمع فرقه ای کرد و بهشت و انوار و جلا و بر وقت و قیام و قیام  
 و بهشت و انوار و جلا و بر وقت و قیام و قیام و قیام  
 شان منحصرت بر وقت و انوار و جلا و بر وقت و قیام و قیام  
 اعراف و اینست که این اقوام ضایع و ضایع و ضایع و ضایع  
 است که بهر حال و گاه و خوش است و ضایع و ضایع و ضایع  
 اند از هر جهت و حواصط و در این حرکت و ضایع و ضایع و ضایع  
 با و اینست که گزیده شده و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع  
 و در میان اینها مال عبارت است از ضایع و ضایع و ضایع و ضایع  
 تمام ایران مشتمل است و بعضی از این اقوام و قیام و قیام  
 و کار و بر اینست که گزیده شده و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع  
 سکونت دارند و در خود و توران و همین عنوان و در اینست که  
 طایفه از هر سیاه و مشاهیرت و سیاه و قاضی شاه شریف از مردم ایلات بود  
 از توابع اسم ابیل و اینست که گزیده شده و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع  
 در وقت و قیام و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع  
 که گزیده شده و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع و ضایع

[illegible]

و گیتی مان بی بیست که عرض آن بعد منزل و طریقت خداوند است و اند  
و این را بدین من برای سوره آتی تا اقصای خوار و بزم و فقر و غلظت که است  
و شدت و جانی نیست که شدت است و در میان سوره بخارا و در میان  
نیز من همان در خلاصه فیض الهی است که بعد از خود و در کمال  
بفصل مقدم خواهد آمد و در حتم من را الی الله جل و جلاله که است و در این  
موجود است که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
و اندک خود و جانی و در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
معاودت خود و جانی که بعد از راه این باید نمود و در میان  
باید که و در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
نست و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
بگوید و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
چون که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
داخل و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
من اگر خون و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
نموده و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
اوراق و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی  
نموده و جانی که در این شدت و کمال و در میان راه و جانی



[illegible]

یکی که چون بالای کار کشی می دریا می جویند که همان مرغ و کباب  
و تخم بجزق و خوش و بوی و نموده بود و تصرف ملک و زمین بود  
حاصل بود که بکوت و قوم آمدند از آنجا که جویان و جویان در  
دو دو تکه لایق است و بعد از آنکه در میان نام نموده و ابا و کت  
بعد از این مقرر کرد که ملک و زمین را با نموده و در میان  
می نمود و باقی و نظر بر این امور و بطور قس در سه جبهه شد و این  
شد و اینها را حکم تلخ را قند غن فرموده بود که هر چه از قاسم  
نبرد و هر کار مانند بر این جمع نموده و باطل نموده و در وقت  
در این غلام کار و شمس و خورشید و در این ملک و دولت  
حرم است و این می باشد و هر چه در این ملک و دولت  
از حباب و بنده و ستاین فارغ شده و در این ملک و دولت  
کتابه بعد از جدول و فراغ بند و است تلخ و با نموده و در این  
بر کسبهای مذکور و در وقت کار و شده و در این ملک و دولت  
ز لایق و باقی و فراغ و در این ملک و دولت  
مظاور که در این نموده و در این ملک و دولت  
با کسب و در این ملک و در این ملک و دولت  
کسبهای مذکور و در این ملک و در این ملک و دولت

عملی یاورد و همین بنو الی طی منازل نموده بخارجی که بکافران  
جبر مصمم شده بود باشند لغت بی علاج نازل کرد بدین جهت دیگر حکیم  
الامین وزیر ارشد خان ظاهر صاحب الاموال الغنی خان والی توران  
آنست که دست سلطان در میان ایشان نهاد و بتمام کمال خود بخوبی اطلاع نمود  
از اینست که در میان ایشان شایسته شایع نگردد و در میان ایشان  
درخواست نمود که بخود ملاقات ایشان محال است و راجع  
ملاکات بکن نیست و مشایخ را با علم کند و از شرفی که بکافران  
تسلیم و از بانی که بکافران تسلیم و از بانی که بکافران  
اطلاعت نمود و بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
است که بخارجی که بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
عبود نموده و بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
که بخارجی که بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
از بانی که بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
ساز و بانی که بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
و بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
الغنی خان والی توران و بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود  
اطاعت ایشان و بکافران اطلاع نمود و بکافران اطلاع نمود

[illegible]

وزن اظهار جلال و جلال نصیر و کبریا که فرمود و در ضابطی هر روز علی  
برابر خلاف معمول آفرین شصت تن داده بود اسطی اینک در جنس و خول  
والی توران اندرون خیمه نواز زم تعظیم بخالده و تکیه داران عظیم  
الشیان مثل مصطفی خان کرمه و طاهر خان حلیه و محمد حسین خان  
فاخر و محمد قلی خان شیلانی و لطیف علی خان افشار و امام وردی خان  
و غیره حکم شده که لباس فاخر و نموده بدستور قدیم استاد شده  
ماتصل که خدایت والی توران خدایت و برستان بزرگ که بیستان و  
یکصد و بیست و پنج در مکانیک اندام و یکصد و بیست و پنج در سینه و  
آمد و با تعلق طهراس خان سوله خیمه سلطان که در ضابطی هر روز  
بر سر رک و علی قلی خان برادر زاده کشت که اجازت نشین با فر  
بود نواز زم عظیم کمال و در دنا و شاه نقطه بویست سلام که افغان  
از چاه و حرکت نکرد اما که در ظاهر را اعزاز و اگر نام که نیست بجا  
با و شاه بیست و پنج اصل آورده خالی از و سق خواهد بود اما که  
سلطت عظمت سلطه و کثرت جاه و ثروت و در عین رعیت  
و غلبه که در ملک و قوت و با یکبار گردانست قوت است  
از خون و دود و تکریم و شرف و این قوت نیافته بود که در تواضع و  
تطهر و ادب و عالی جایگاه است که این هر دو جهت مرقوم و بر این

حرکت معقول آورده باشد بهر حال بعد دو ساعت و الی توران مرخص  
نمید که در کنار لشکر بادشاه بر پا نموده و بعد از نزال اعلان فرمود  
و میرزا محمد ابراهیم صفا مانی وزیر و مشرف کار خاتمه بیوات  
بهانندری انجم حاکم مالاکوهر معزز شد و روز سوم بر طبق خواست  
شاه و شاه دختر ابوالفضل خان ماند و واج حلیه قیاسی عمره و خردی  
والی توران تعقیب فرمود و توران معمم گردید و عمره شریف و شاد  
تعقیب از انوار و انجیر مال این انور و کورست حلیه کتات شمس  
و در عهد این سبکی و یکصد نفر مشقه معصومه که سیر مرز و معصومه  
حکیم بالقی و دستیار شاه فرستاد و اظهار انکسار نمود و در محل  
بجسته را و ابوالفضل دادند که سلطه باور انبساط نماید که حیوانات  
مکان و نباتات سیر و دکنها با هم در میان مستی الماکت و مرز ادبی و  
فرمودی و قره انعام فرمود ظاهر انجمن کتب سلی دفع طبع انعام  
خواهد بود و انتفاع سلطان از تسخیر توران محقق بود و پس از مدتی  
در جای اول و کائنات توران نقطه اطمینان و اطمینان بود و محصل  
زیر و مال و انچه غنیمت و انعام نمود و در یک شاه و دنیا ملین بود  
و او را و بهیسی که در خواهد بود و اگر درجه از احاطه سلطان  
و سکران ایران چنانست که مبلغ خطیر و کثرت الموم و الاسلام

[illegible]

[illegible]



چهار چهار سیم رفت بهشت هر دو سوار بود یک این و آن  
طاعان که ملازم نموده حضور آورد و دیگر ایک سیم شد که سرت  
امیر تیمور صاحبقران از کوفه ای نزد کائنات و بعضی مسکنها یافت  
سواران میان یک سکنه کور را سواران و از ای مدرسه انجمن  
بهشت خوشی است بشهر رساند خاندان کور سیم رفت و افواج او را  
را از اطراف و حواصط طلبید داشته و ملازمها و آن تخت  
سواران بالای قریه جعفران برداشته و در روزهای مدرسه  
بجای تو گشتی که در بنه همگرا گویند ملازم نموده بشهر آورد  
و یکی در طعانی کنین از ضربت سیم بهشت آن کوکبانی  
جان چهار ماهه گردید چون از بنه و در روزهای این روح کسب  
مقرر در طعانی داشت در روز فلان از بنه کوفه برای نمودن  
نار و چوب و ستان آورد و سحان این ملک و از یکم فادریه  
نیز که ملایم برای سیم اول الا چهار روز بر دو صفت نموده ظهور  
مسافر و حق بود که امیر تیمور در کمال استعظاف بر چند جا و حلال  
بروز و صفت برای سلطان و مردم بطریق تمیز و کجای و ستمند  
و بناراج ترکان و مردم که بودند از بنه خاک این بوم را  
خاکچه بلند از بنه و مردم ملک طنط که نامی بهشت والی انجمن

بر چهل شهر بار کرده بسجده آورده بود چون امر کار را خارج کرد و در میان  
دست از ملک مال و مردم و دنیا را یک شسته گفتا بر کعبه گشتی که  
نوبتد امر اسم طایف و وضع بنابر مشوراحت است چشم مرت بین  
چرا در تصرف این سرگردان با این نشان از عاقلانست دو که دولتی خود را  
برده داری بکنند طاقی کنی بگویند خود دوست خود بر قلع او برسان  
خلعت حکومت کامل و بشاورد و عزمین و سجد و غیره که از روی  
هندوستان در تصرف خود آورده بودند بطعما سخنان حلا و  
منموده و در حکام و حضرت قدس فرمود که اول ایشان را مفتح  
و شورش اعتقاد از آن خود را بکابل شود و چون نادر شاه میداشت  
که خانه کوزه در ده خاکی و قتل و غارت رشتن قسم من است نظر را بکند  
کرد که مردم هندوستان نه است ضعیف القلب است و با بیستیدن  
فحش و دشمنی مملکت مذلت پذیرد و کوب و جبهه میاید یا بیایند  
و مدار و سلوک نمانی بکن خاکی بوی الیه و بختی و بختی و بختی  
بر طبق فرموده سلطان عمل افکند که چندی بود و در بختی و بختی  
و حاکمیت و میرانی اهل هندوستان و بختی و بختی و بختی  
موجود بود و اغراض موده کمال ظلم و بعضی مردم را مملکتی  
و جنوم باخت و با قرائع انواع ظلم و خفتان بر درخت و بار

باعتبار صورت نیز اردی تهر بود زیرا که ظهیر اسس خان حلیق و گونا  
بی حیث و سیاه و گرد و متطو بود و مدتش حسن و در حاکم استادی  
گفته استی بر خپل چون می کردند به سرکردنی بایب کردن زن  
و ناویر شاه مردی بود و جنبه بالا و خوش شکل و سنج و سفید و مد عات  
ازین تقریر است که شمر محض وجود ندارد و در نهایت مولوی فرماید  
که پس مطلق نباشد در حیلان و بدیهه نسبت است و این هم بدان  
و دیگر از جمله امور است که در انجا بوقوع آمده است که محمد حسن خان  
تا چهار حکم شد که در خدمت ذالی بود این مقام رساند که جمع کشی  
از مردم خراسان در مولایت اسیر اند لازمه انکار و انیت که  
از اطراف و حواصط طلبه اشده و مجتمع نموده نموده روانه ایران  
فرماید بر چند جناب الولیفین خان مطابق گفته پادشاه در اجتماع  
و استیاض المهرای مذکور به سعی موزنه بطور اورد و لیکن بسیاری  
از ایشان بظاهر استقامت اختیار نمودی و خزان ایران و سایر و انس کرنا  
مردم انجا گرفته بودند طوعا و رغبا منکر شدند الا که بن عبد الان  
به الفت کجا بکان بر دزدانم باید و طری غرتم مشک که یک سناریدم  
و بر خیل اسرای غرقوم بواسطه عدم اولاد و ایند مالک تفرشده مردی  
و طوطی و در بعد از و رود انجا دزدانم و ایشان گشتند و دیگر انکار و

نوشته نصرالدین میرزا نایب السلطنه ایران بعرض رسید که در حکام  
منذوق بسیاری نواب علویان حکیم مای ندرد رفته و لغز  
قتل دو تنه از اشخاص که ظن نوی نسبت بهما منجم شدن  
اشعای رفته متعذر چه که منع است که درین ماده اکتفا حکیم  
از خود نموده که مناد و لیکن این است که من منادی شود و در  
معرف ملک اکتفا سلطان بنیم شده نمیشی مانی فرمود که را  
نصرالدین میرزا نویسی که بر صورت استر فضا و دلجوی حکیم مای اتم  
المطالع انداخته و در کتیبید و تعزیر مردم نموده آنچه مال آن  
رفته باشد نوید کار بدید فصل در ذکر حرکت سلطان که بخارا و  
شدن است حاجت و محاربه بایر کمان و قضا اقل بر ایشان و این بود  
که در اقامت این بوقوع آمد جاسوسان سلطان خبر آورد که خروج  
از ترکهای خلد رزم ماراده محاربه متوجه این سمت شده اند  
اندیشه بود که قراولان خبر معروضه شدند که مردم شکر که بود  
تاریخ و همه گاه بدات بعد المسافت رفته بودند که جماعتی که  
آمده امیر شدند از آنجمله چند کسی که رنجیده آمده بودند که قیاس  
خود را درم ظاهر با بخت نادیده شوش شده و تاجا نمرده کجا  
سلطنت نادر المهر را بپوشانفت فاعزه و باغ کر صحران و بناد و آب

[illegible]

مباشند معانند که دید مردم شکر از مشاهده آن محاطه ششکی فراموش  
نموده و منع بود شش افریدند افول هر آنکه ناست مقامت نماز داده و فراموش  
برقرار اختیار کرد و در وقت نماز می نمودند سلطان بطور خشنودی خود  
تغایب را نداشت بدو بخیمه گاه معاودت فرمودند و در وقت نماز  
بیز از پسر بزرگ را با بعضی اشیاء غرض در دستهای مجروح فرستاده  
که پیش پسر و در حواری حاکم ملده فروشایان تا که فرمان بود  
که چون در آلاء نوازات یونان ملده اشیاء غرض فرستادند  
که پسر راه می رود و کلاه نشسته مشرف خواست شد و از کنار دریاچه  
چون ما حدود و مرزهایان ریششان لیست مردم از دور  
بسیکستان و کمی آنست پیاده فرستاده فرستاده در وقت نماز  
نماز از چارچو تا مرز چهار شریک است سهم نموده شد پس ای قرآن  
اول که بعد از وقت نماز در پای چوین خواهد بود و در وقت نماز  
در منزل آدم بر که عظیمی است که در آنجا است اعمار گویند و آب  
باران از طریق میانان در میان آن عرض کلان مجتمع میگردد  
و کلان آب عرض که کور تمام شکر گاه است که او به مناسبت که آن  
با الحاق و مردم کاروان تعیین نماید که در حوالی عرض مذکور فرستاده  
گفته لغو هم که در زمین ریششان در وقت نماز حلقه نماید

و تفصیل آنجا که یکستان نیست که بمقدور پس جهان اندر  
عالمی حکمت که در پیستود و نوزاد عالم برست سازند با محقق  
روان و اندرون و نوزادی جهان که حکمت است و عقلی را گویند که  
در دوازدهم است محفوظ ماندن وقت کشیدن آن ملک در اطراف  
و جانب میان جهان سرور و ملک که معمول می یکستانهای اطراف  
و ملکات عالم است و در منزل سوم است آن ملک که بقدر است  
جهان است و همین وضع داده سازند و در منزل چهارم که اطراف  
حق چنین بقدر بود که آن عالمها مردم را در اطراف طبع  
شماره از خود و طالب شرح گفته و شواهد و قدر از آن عرض  
نمود که فی الجمله حقیم داشته باشد گفته که آب شمع که نور در میان  
آن عرض جمع شود که آن ملک از غایت تمام خواهد شد که در صورت  
بقول چهارم هم ریاده بر بار و شرح باشد و در فکر مبدی  
پیشانی است حکمت که برای حاکم مرد و فرمان دیگر خوب که هر قدر  
در پیشتر می و قاطری یعنی بکمال و بیشتر و ده بعد از مردم ملک  
گرفته و در مال بر کار هر قدر تواند بار گرانند و اندک میان  
معرض نزدیک که در نهایت بر خود در دست خواهد کرد و برایت  
پایان شرح شود انرا پسند که تا در دستار و ششکان مشکوفاست

[illegible]



[illegible]

بعد از تامل فکری و این از حاکمان استظهار نمود که پیر من و دیگر عامه که  
از مال گزینی فریفته و حق ملت را بدست آورده اند چه قدر باقیست  
شماره ای که معروض داشت که مانده هر یک پیر من و دیگران و هر یک  
از جماعت که عبادت از ایشان باشد موجود است حکم کرد که هر یک از  
کشتی نماید که علامت در میان آنها بر کوه المانی و بهای که در  
کشتی برای محافظت غله بجهت گرفته اند که در ده که در دهستان  
شماره المانی اندیم بر بحر اقیانوس حوضه بعد از تسخیر خود از مردم  
استخفاف و شک که قوچ او را نکند خود است و نه که در بین راه که  
بانی علیه برایش نموده الشک نشد چون رسیدن جای خود را که  
در روز روشن ممکن بود لاچار و بدینسان یکدیگر را قوچ را بران  
بشغول نمود و تقصیرش سناه گردیده است استیلا و غلبه و دست  
بخش و ناچار به از علیه که میان کشتیها که در دهستان بودند  
مردم نموده و در تمام کشتیها که از هزار شتران بود بیدار شد که  
مردم خوابیده اند و سواهی آنها نشستن برادر سواران و کوه در راه  
زده اند و اسب جابوس برانده شد که قوچ ترک از غنچه انحراف  
که در کشتیها خوابیده اند حکومت خواهند آمد اند از تعجب خبر گرفت  
فرمانش بخوار و میلان رسانیدند از راه او که نموده بودند باطل آمد

والا افواج اور يك البه كشيهارا ميخوشتند و در انصورت  
فردايشن چاك ميشد خطا سه كلام ايكه سلطان محمد زمره  
زشتا قلمبر استغول بد سزقتن خود زدم كرده چون نزد جلا جوا خود  
خود زدم عشره حيكل شتيان و بيليان و برانست لند الله شيرك  
شده كه اگر احسانا كرده ستودم مفر مفر قد راه برد و هم است  
نوج اور يك و واقف شيب غول زان خود و دانه در جلای كمين  
كرده دست برد نماند در مصورت مفصل است كه در دست  
ميويم آيم بر اقام تفصيل طود ز قمارت و ان است  
نورم صحنه ز چهار حصه نوده چهار صحت تعين فرمود كه چهارم  
از جانب موقوفه خود در رانشيد و گروه متعنه بن و ساربان  
و قنق راه مرونه كه است يك يكي انداز و ديگري گذار نشد  
باشين ديوار نشد و قنق پس شش سر است را بر مكد و  
قدم بقديم مرونه و اگر احسانا اسيد كسي اندك كان مهر شير  
با عقب نمايند شتيان سرور را برون سكو قنق و در سان  
ان چهار ديوار سرور ان خبر را تمام نگاه و اسباب كار خا  
شاه و اسباب مهمت مخوم راه مرفت و تمام كرفتن نمود  
كه احسانا جاعه افنديك نظر اند مماند كه در سلسله خود مرون

تایند و بکوی خیر می رسیدند و بکوتاه و بکوتاه فوج با من می آمد  
و خود بر سر خاک می ماند و درین راه سبزه ای نمودار شده  
بودند و نظر بر استقامت و عدم انتشار سور این محمود بود و  
کردار با یکتا گشته معافیت نمودند و تو بختی بختی را بخت  
نشستن بر لب رود و از کنار دریا می نمودند و همراه کشای علی  
و تو خانه بوده و در این شهر که راه می رفتند و جمعی را فوج  
مستقیم نمودند و در عرض راه از هر جانب خود را می کشید و هر یک  
چنگ می زد و آتش می زد و آتش می زد و فصل و فصل و فصل و فصل  
و در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که  
در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر که  
نه کور و مردم شده و در این شهر که در این شهر که در این شهر که  
قدغن می نمود که از ابدی قبل از طاعون خود کشیده و همان تاب از حیات  
خود حرکت می کردند و چون به نیست رفتن بفرار است و می نمود  
ممکن نیست بلند و در سه روز و یک شب که فوج را با می کردند  
و بخت شب بود این خاک این بخت و در این شهر که در این شهر که  
که و غبار و چشم مردم می گرفت که در فوج سبزه را با و از این  
شما خدند و خاک است بجای و گویند که مثل غبار کشیده و ملک

کسی نمی نشکر کرد و اکثر مردم را بوفور کرد و غبار و جحیم هم رسید  
و بعد از قطع مراحل غریب مول و اردو موضع قشقه که اول آبادی حوز  
از دست گردیده به بلو شد قشقه نمر که شش ماه و نیم بود در ترب  
و جوانان مکان و شایع تمام غلات را بعلو برده و بکله را اکثر  
کشیده بودند که موجب سلب ای قریب باش خود اندیش اهل  
ول ری که از قدیم داشتند خاندان آنها را کجاست ساه را بر سر کردند  
و میگفتند که هر چه عوض شد کله باشد و بعد از حرکت کرده قش  
نیز در جهاد مردم و خیانت قلعه نزل است محض خیمه گردید محو در  
توخی مایه مورث که به در قلعه تو خانه خیمه محامره نماید که  
سپاه ایران قلعه را چون حواله یافت روزگار نیز اطرافت  
و حواله تو گرفتند تا دو روز در جنگ بجای بسته ماند چون مردم  
در کجاست نزل نزل لشکر ایران مستانی را که چهار سمت قلعو محوط  
سپاه تجوی براب کرده بودند که شرح جنگ در سوار و پیاده  
از این بکله افواج قریب باش ممکن شد که بپوشش نمایند و کله  
تو بستیم بعد مسافت کار میگردند و دین من حارسان  
نام در شاه خمر او بودند که ایله در سر خان والی حوز رزم و خمر علی شاق  
که سپاه را بسته بود عیال و اطفال و اموال و الثقال در قلعه بودند

تشریف دارند چون این قلم به دست شاه مستحکم بود و بعد از آن در مسمایه را بوی  
مخاربه در بخاک داشتند و خود منظر شسته اند که اگر احیاناً کسی که  
ایران متصرف قلم برادر است بخندد ایشان از طعن و تهمت  
فرقه‌ای و غیره در نزد دولت قیام است فرار یافتند و صاحب  
اسباب بخت و مناصب جاه و چشم را رفتن طرف در موسم  
را به تنگ و در بهار و شوارش شاه از باب اسباب ملک  
و دیده را بطلب داشتند و در آن ایام فرم مشاوره کردند که یک  
میدستان و در آن ایام تقبضای شجور خود چاره کار خود شدند  
حکامان از آن ایام که نام عمری اخذ کرده و مادل از خود انان  
تدیر می انداختند بهر سو که در درازای نام شکرت و ممتاز  
نموده با نفع دارد از قلم خندق فرموده که وی و ملا و خوشتر  
همه دل برادر گین تو را میان و ابوالحسن یک در عهد ما برادر  
که در میان وطن و اخلاق شهرت و بهر که علی الصبح نهنگان  
نظر برستان این نواحی فرموده متوجه خراسان خواهند شد و  
روز دیگر بعد از کوی نادشاه سیمانه قلعه برادر است بهر آنکه  
چند اول فحش پیداوند که شجر خود در زم زم بتورمند و ستان  
بست و عمری ما برادر کناره نگاره ای ساده مل و در کساری

فلک کسب جو عاقل بیکار این کعبه معمول افتد و در لیا حافی کرده و نقل  
مراجعت نمودند اکنون ایدم و هر یک در شربت بجز در کسب لیس  
والی خور زم از انوار افواج حرار و لایران دیار لطلوع یافت  
بطور جدیم فرصت کوختن را مناسب بدو مستعد محار میشد و  
خلق بسیاری از جانبین کعبه جمع شدند و کشته و فوج امرا  
از ارباب طاهر ساختند نزدیک بود که امپای ایران منهدم گردند  
درین اثنا مادر شاه بر انحال مشرطان و قوفند یافتند به تعجب تمام  
باجت نیر و سواران بلغار فرمود بعد از ورودی سلطان سپاه  
خور زم تا محقق دست ناورده فرار فرمود و احبار کردند و با طهار  
خان مدس ناموس و بواسطه حفظ عیال و اطفال متوجه کعبه  
گردید و محمد علی ملک شایسته خطاب دست اندازن و کعبه شریسته  
خاک خن قلبان گرفت و حیدر افواج فر لیا ش معاقب نمودند و نایه  
متر شست و بعد از انجم غبار متفرقه توکی باشی عامور شد  
که قلع جنوبی را محاصره نماید و کعبه را محصور از جانبین محکم و لب  
و قناره و دلق افرا با دار بطالموت بودند و خوردند گرم نشن  
در زمیانه فکندند و نوری خور زم را از آخر الامر امپایر خان نظر  
را اندام بروج قلعه و عامی عیال و اطفال خود و خلائق فراری و

وقلت افواج حیات سفت نموده فلور را هواله و برایش نمود و حکم  
سلطان همه اولاد و توابع مخصوص محاله عاریان نمیشد و در  
ایک سال و چون ترکین اگاه است و ابی علی خود حدود خراسان را  
ناخت نمودند زن و بچه ایشان را با سینه میزدند و خانه  
ده و دوازده کس از مردم خراسان را سیر میزدند و کار و زراعت  
و کندن زمین را میسوزیدند و در دیارهای محزون بریده باطراف حجاب  
خوارزم برده اند و بعد از آن خراسان را نیز میزدند و در  
منطقه خود مشغول کردند و کاشت و تن میزدند و آب و هوا  
را نیز میسوزانیدند و آب را میسوزانیدند و آب را میسوزانیدند  
توزان شده بود و بعضی را میسوزانیدند و بعضی را میسوزانیدند  
طاف از خراسان آورده بودند و در دیارهای خراسان  
که اسرای ایران را از اطراف و کثافت میزدند و طایفه  
ساز و خانه و مردم و دوازده کس از مردم خراسان  
بود و باقی از اشخاص با من تفریق می نمودند که ظاهر  
نیست و بیا را ایران که در روزهای پیش از این بوده بود  
در تقسیم از جانب طایفه ای از این حاضر بود و بعد از  
ترجمه کرد که در راه بودند و در میان راه و در میان



سرکار میداده باشند لیکن دستور امری که در زمانه نوبت است  
نیاید و متعلق اخبار و اخبار ایران و سایر جمع اندر راه پرشته آمدند و برخی گفت  
شست سرباز و عدم سراجام در عرض راه حق را بیک گفتند و باقی بمان  
رسیده از آمدن ایشان شدند و مکرر در محله قیام است که قبایلی  
جبارچی باشی مامور شد که بهشت هزار کس از زمین و مردم خود از زم  
اسیر نموده اند از راه دشت که اقرب طریق است به لودگاه رساند  
که در آن شهر نماند و بنیاد مستوطن شوند تا قدر عافیت و دشواری  
محیطی معلوم کنند و بعد از آن بستان بستنی الما که استوار شد که کس  
مواود کلاه جنوق آید و بی نوشته باشند زیرا که در میان اسط  
بهشت مردم جنوق بودند و چون کسی مواود گاه بعد از این بقید تحریر  
خواهد آمد خلاصه اسکنان در شاه و دستخیز قلم خود اندامها و صفت  
و قوت و شجاعت و خدمت و نفوذ یافته از آن مصروف و هیچ کس که بقی  
توان آورد و حاجی هر روز با چهل شاطر و در باب طریقه بندی و  
ایرانی و لودانی و فروری و کچی که در کتاب حاضر بود و دید باط و شاطر  
و امثال کثرت طریقه بیک و نسبت افزای خواص عام میشد و  
بندگان ایلیاد کس خان با غیال و اطفال و در محله شسته با شجاعت  
بیست و بعد از آن شاه و کمال می نشاند و درین مقام اعظم معمره

خود را زحم آورد گنج و حقوق و هزار را سبب بود و دیگر آنکه چون پادشاه  
ما وصف کمال جمیل و جباری این عطیلات عینی را منحصراً از فضل و کرم  
و انبساط تعالی جل شانہ تصور نموده و بی نهایت شکر بجای می آورد و حکام  
دل بهره مند گردیده و بعضی برادران مستکبران این توجعانات  
تسخر سجاوت و مردمانی خود انکاشات کلمات غرور و تکبر را این ذکر  
به کور میگرداند لا عرم کاسه بر سران شکسته قرص و بیغ نفر از  
بین پاشی و غور پاشی داده ماشی بیغ بر ریح نادر شاه روانه شده  
محم که گشتند و لایق کفر تم این عذای شدید تفصل این محل است  
که بعد از تسخیر قلع و حقوق بقدر غنای تمام جاز زدند یعنی شادمانی نمودند  
که احدی از مردم شکر متعرض احوال سکان حقوق نشود و سیاه  
ایران با وجود امسطع سلطان طمع آنکه بدستور شاه جهان با ماد مملو  
از جوهر خواهد بود شروع تباراج نمودند بعد از مجلس بسیار لغز لغز  
و گندم و خوشن باری برادر یک و سبب بدست آن ناچاران نیاید  
از حرکت بیگیت پشیمان شدند درین اثنا نادر شاه بر احوال و تمیز  
آن مملولان اجل گرفته اطلاع یافته حکم کرد که فرقه علایان ممدق  
بند و تفتیک رفته اجتماع هر روز را بحضور آید و هر کس از من گاشی  
و یور پاشی داده باشد را می آوردند به ملک بدر ریح بار خور و واری را

از گردش زمین انداختند و سایر الناس را کوشش می کردند  
بر خصی سرود و بعد از خوردن این عادت است از قمل خواص خوانم  
باز کشیده حکم کرد و این را به هر دو با و دو روز در بدن  
کشتند خانه که در گاه صفتی که است مو براق و لباسی که در گاه  
باست تن و لباسی که بر آن کرده صندل مردم از مشاهده این احوال  
بسیار خجل حال میشدند و منده جاسی محمد را این اصرار می افروخت  
در آنوقت حاضر بود و تماشا قدرت است و می نمود که بگوید صفتی که  
یک نفس از قتلان و مقتولان با و خوشتر بود اما احیوی را با  
آن نیست که در آن جبهه و بعضی شمال فامی شد و در نگاه کند مراحم  
برادر را و پس بر راکردن میزد و دم میزد و بعد از چند روز  
ملازمان الدار به خان را در خفا خبر کرده از نشانیات این حیات  
فانی کجاست و او و خیال اطفال او را بر له مرد و چون در دم  
الافرازی یک میزد که تر است و جبهه شاعر بر راند به حال تماشا  
با کین و مافات و کمال می نمود و شد مر جند سمور و تی خوار زم  
قد با کین و وسعت جان و کمال می نمود و در غام آب و بواسطه در میان  
خوب است و وسعت مزاج و قوت بدنی با کین است و این است  
و اکثر تعالی که در این صفتی را به کمال می نمود و این است

بجاست و بعضی را مطلق نیست و این امر از امیری آنجا که بخواه  
فرستاده بود و بدکھن و نقشبست نموده تعلیم آورد و گویا شاهی انداز  
در آنجا که امیر سویی را از مطلق بود و خودشان بود متوطن فرستاد و ملذ  
القولم قلماق و نیست قیاق بودند و گویا کفشد که فرج آنها بحد  
روی نشان کرد و بدور میباشند و اما این امر شدت و انهم بدور  
معنی نه ملک مایل نند و بر از بران بهمانکه کرد و سالان درین من  
فرود که مستقار این معنی نمودم خواند که در بعضی سموده  
و شفته که ستم شایسته واقع اند و نهایی کرد فرج میباشد و درین  
کلیای جسته هم میکنند که این معنیست و این میان ملان نند و در آن  
تقصیر کنن سلطان کوان فصل در کجا و سلاطین را بیست و سوار و مردان  
خدا را نند و در سلاطین هر طایفه خیار که از لولاد و خیر خان بود و ملای آنجا که  
در حال قدرت نداشت برین از حقوق کوچ فرموده از زمان را یکی رفت  
بودند و مجاهدت کرده و از دوا چاره که قبل ازین ذکر آنجا تعلیم کرده و در آنجا  
خوابه الواعیف خان خالی نور از آنکه مادر شده و عقیقه خود داده بود  
طلاق داده و بعد از نور اللات بر صبح بگوهر و ابولیم و جاسن و لغو و دیگر  
در خیل مادر میکنند بر او شش فرساده و در خانه کور که در صاف  
عزیزی بمراد از لوله سلطان بود و بر شش نابر خود و خانی آنها

[illegible]

[illegible]

از روی این شرح بود تا نزدیکی پیش از سبک و زبور و غیره ای که  
جمهوری انجا موجود است بر علالت و غلبه ای که نیست شدت  
داخل شود و مخیر و مجبور باشد که در جانب خود نیست و لیکن این  
این نمر است بلکه در بعضی اماکن از مالای مخدوم که جاری بود  
باعث ضرر نیست تا در شاه حکام انجا قد غلبه فرمودند اصلاح  
فرموده شد تا آنجا که محمد امین ملک آن ایالت را از وادی دیگر که معون  
که نبود آورده بود و غلبه یافت کردند و قلع و قمع و قلع و قمع  
تحتضافات را با قلع و قمع از جانب ایلیک خرابه و جوی خرابه  
زادتی را با قلع و قمع از جانب ایلیک خرابه و جوی خرابه  
مشهد کردند و میلودگاه بود و است که ماسن کلاه با میلودگاه  
سلطان و این قمره تولد یافته است و حسب الحکم بر قطعه بر می  
که تولد شده است و با حال غلبه شده اند و مالایان به کوزه  
طلای می شود مگر که نداشتند اند بهر چه معمولی در میان است مالای  
کوزه اعلی شمشیری از طلا ساخته است و صب فرموده اند یعنی انجا مشر  
خروج بوفه است و بعد از آن کام کوزه و شمشیر طلا در باب بحر  
بارج این معرکه مالک است در میزد و شده که ایام تاریخ تولد و نسب  
ایام تاریخ حال ایلیک و غلبه است که میلودگاه و معرکه صد است

سلطان سیم شده فرمود که ای میر و شکر کام و ملا و ...  
و تمام ما خورد و کاتبی هم ...  
نویسد که تقوین اصفی و ...  
برقش ...  
خواهد بود و چون ...  
کاه ...  
درین ...  
نصحا ...  
و این ...  
نه روز ...  
و ...  
ایور ...  
بنا ...  
علی ...  
در ...  
ای ...  
...



از نظر گذرانید ما با تمام خلعت سر او نذر کردیم و سویم ای یک حکم  
سلطان ضیاء و شد که ملک قهر امیر قهر و بیجان از قهر از دکانی  
نفقت همیشه در حالتی که از سر گرفته بود و او را به بد و قبل ازین  
و کرا این قدم انداخته نباید که باز همان وضع سر قدر ساخته و بجای  
شود و نفقت و حکم نماند و درین آوردن و باز گشت و برون شدن  
بسیار از خرج دست و شتر شاه چشمه خالی از غریب است که در دور  
داشتن از اختلاف جسدی دیگر تاریخ و نفقت ساخته اند و از وسط  
چنگ کرد و من متوجه یکت برج شود و جای بلیق بیرون منی است و اما  
و اعانت بر محو و مدکور خوانند که در واقع طرفه تدبیری بکار  
و در قد خور و در قد خور خفت تمام جمع و الاصل تمام موسی اضاف  
در وسط شهر است که در مبارک است علی و در دفع و مزین عمل است  
حاضر اکنون و کار خانی است در محال و بیعت و کمال خفا به و ملو  
کلان کرد و محال و در قد خور و در اصل صحت جمع ده و در قهر جانب  
در و از خفت و تمام خفت کرده و بار از سمت منی تا در و خفت  
نا و شاهی و از خفت و خفا این حال کوین و در است باز از می طایر  
نسبت و خفا این نام نماند و با خفت و خفا که در میان خفا این  
یعنی از کلان و خفا است و در وسط منی و در قد خور و در و اما

میرسد منور آن مسجده عالمی قدس بر درسد صریح که شسته اند در آن  
بیمه صریح که آن از قول او جواب داده است میگویند که مبلغ خطری صریح  
آن شده و اگر از نظر حاصل است شسته اند که مگر صریح می آمد و صریح دوم  
که اندرون صریح فلاحت است از طلا بیش است در صریح سوم که مگر  
مبارک که در میان آن است از غنای طلا و این سخن که  
آن طلا شسته است که کینه آن حضرت در غنای طلا بکار رفته اند  
اصلی ندارد مگر غنای طلا عبارت از سکه های نرس طلا باشد که  
در کفچه مقدس می افتاده اند و سوره که در شاهان ناد مسجدهای  
طهران روشن الدوله است و نادر شاه بعضی ماکس قدیم را مرمت  
و در اخت بوفه و برخی در نادره بنیان نهاده قبل از مرگ و شسته  
مقدس شی خیار اقدس حضرت امام رضا علیه السلام را در  
نوا و دیدم در آنجا سکه بیرون در و از آن کینه سوره است شسته اند  
روایه شده و عزم بسیاری در اطراف و حواصط بعضی  
شسته و برخی بسیار اندازن بکار که در حدیث است که شستن  
بکار آورده در حضور بر نور طلبیده حکم شستن فرمودند و اندازن  
نورانی طهارت که در میان آن انواع اطراف شسته بودند طلبیده است  
و بر بدن فارسی فرمودند در طعام مخور و نم مخور که معصیت طلبیده اند

[illegible]

بعضی مد ایشان که در تمام هندوستان در میوه و خرد و و نیک بود  
و بعد از وقوع این واقعه از کار و احوال امر از تو و نمودم و بقیه  
آنکه است با این امر که در پیش تو و بقیه است و آن که است  
یعنی بعضی است و لیکن بر تو و این دو که در پیش تو و بقیه است  
که شاید بر طالع صاحب خود امید و بقیه است و آن که است  
کرد و در حقیقت مدد آن که از نایب طین و اهل حق را که است  
بر خرافات و کارهای از تو و بقیه است و آن که است  
که است و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
بسیار و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
شاه خود و بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
دوازده نفره آن شهر و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
عالم بر بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
لیکن بعد از ولایت قباحت آنکه ما و ارفه رفت و بقیه است  
با حث قتل معی که خواهد شد و بقیه است و بقیه است  
که بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
تا بقیه است و بقیه است و بقیه است و بقیه است  
از میان حکایان و بقیه است و بقیه است و بقیه است

کمال غنویت و بعد از دخول غیر کل الوذیله و در روز شهادت و طهارت  
سایر ملوک و اعیان مردم آنجا میباشند و مطابق و مطابق است جماعتی  
شاعری در مقام سخن گفته است چون که در نزد من میباشند  
نامر اسفل مردم گشت میگردود و دیگران در مقام طهارت و طهارت  
تسویه غیر گفته اند و جماعت مردم خراسان که عراقی و فارس و غیره  
مطابق است و در مادی و دیگران در مقام سخن گفته اند  
حق در میان مناسب ندید و دست از طهارت قائم آن را رعایت و رعایت  
بر آن شد و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم و غیره و غیره و غیره  
روم و مغول و شام و شمالی و طرابلس و غیره و غیره و غیره  
سخت و در میان سخت و در سلسله سلسله سخت و سخت  
خراسان و عراق و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
متصل است بر زمین شهر و قصبه و غیره و غیره و غیره  
و در کتب و تحایر و کمال و حیوانات و غیره و غیره و غیره  
عبادت از دین سلسله شام و عراق و غیره و غیره و غیره  
و مرید و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
اصطفا و دیگران و کاشان و غیره و غیره و غیره و غیره

[illegible]

رو در خانه که میان حق جلیلی جاری بود و مرتبه طهارت نمود که میور و در  
مستور شد که شمع گردید و ملا و ملان بلا خزان و دیگر امیر که نسبت  
رو در خانه برکت و دفع میور و آن خزان میور بدست و امیر که نسبت  
نیکو است و دو جا که شمع را بود و نظر بر و نور طهارت و یکی از وقت  
و است و از شمع در خروج و دخول میور و کمر از آن میور بدست و در  
مات و دیگر که شمع به نامی از قتی که است و ملا و ملان و در خانه  
روز سلطان و شمع جان ملک و در میان خود و به نوازی و نعل  
میور آب جگر میور و مردم را در آن خانه و در آن میور که در خانه  
رعدش که در صورت طهارت میور که است و نظر بر آن افات  
در و شمع آید حکم کرد که هر کس مقدور حرکت ندارد و نامی است  
انجا افات نماید و افات نماید و از قیامت به در آن در  
انجا که بود و خانه که شمع میور است و مردم را اطلاع میور  
نظر بر کثرت طهارت و عدم ملک و است و در آن شمع میور  
و در هر میور میور از کثرت و در کثرت و است و شمع میور  
میور و در شمع میور که در خانه است سلطان ملک  
و است و در شمع میور که در خانه است سلطان ملک  
و است و در شمع میور که در خانه است سلطان ملک  
و است و در شمع میور که در خانه است سلطان ملک

[illegible]



بلو شاه و شاه جهان با فیلی لایز خواصان و معتمدان  
بسیار حضرت نظر انوارت می بر وجه البشاشتم با سرخی از رخ کاران  
و ناله های نرمی تفریح و تماشا می دارند از این مظهر خود دارند و از جمله معجزات  
بانی باز دارند ان الطوفان جانی است و نیزه بر روی سوار او شیر تا کسان را  
خبر نماید و خمس فرستد و شنباز اطلال و طم المومنین و غوغای  
است بجز مباح سموم و شش زده بکان بلده ها شسته بکند و دوم مردم  
انگشت این را دایمی قرار می کنند و این غلط است زیرا که قلم در  
نواحی مردم است و کوه طهر حضرت مولی علی میا علی اله صلوات  
بر شما من بعد این قلم داده است و قلم دایمی نمی تواند بود  
و این دایمی را در اندک که در کتب است از دایمی اکنون و دریا  
خود نمیشد و نیزه کار سینه محط می کشی ندارد بلکه در هر طرف  
خسکه و اناروی شش صاعی که بیضا بنده است و طوطی دیگر بر خالی  
است و از اسباب است و دیگر نشان جوان و دایم و شیر و ان و چیزهای جز این  
و دیگر اسباب در جهان است پس نورانیان می آید طول این دریا  
دو است و معتاد و هیچ فرسخ است و عرضش و است و بیست و بیست  
و یکون و چوبک العرش نیست و میانی است المعلم عند الله تعالی و لیکن  
نیت دایمی نمود و قلم و قمار و پیش و چمن و غیره طبعی

[illegible]

اتفاق است که در نزد وستان کشمیر اجبت نظر و ملائمت از آنجا  
 بر اعیان نشان می نویسند و اهل بیرون و ملکیت در حق این شیخی  
 بی بی چهاره سرورش نهادند اما مضایق نداده که حسب الله  
 فی الله دنیا و آخرت که در حق العقیلی علی المولی قریب و جوار و در زنده  
 ملائمت و جوده آخرت کوچ نمودند و در روزی سلطان را بی که انشاء  
 محاسن نماید به میان جبل ساخته بودند به نسبت طرد این محو  
 گردید چون باور شاه نیست با اتفاق اصل مردم بفرق محل یعنی  
 به نسبت زمانه طی منازل نمود و نظر از مردم محل و بی بی در کاش  
 طرب که از اهل شهر لانا آخر شهر برای نمودند و کسی در این محله  
 بر فتن شاه بود و غلامان و لشکریان محریف می یافتند نیم کردن  
 چهار طرف محیط شده بر فتنه و درین کوه چند جبل احاطه  
 بهی بسیار ممکن شده و انشای راه دوم نفر بنیکر شوقی بسل و راه  
 و در میان جبل نهان شده این طارقه و مردم سلطان می کشیدند بخوابد  
 و قاتی بی گیان اهلوم یکویش غباران حاکم از شاه انداز رسیده  
 بنزد و از در خیانت آشکار و چون آمده بود از بی یکوه کولی خواجه شکر  
 شاه که کشش نمودند و خانه پندگشتی شکر دست مبارکش مخرج  
 لیکن کمال عیاری و کوه کار بر آگاه فرموده و شخص خود درین نهم کولی برآورد

جنب مزده و از خود در اندر کتب بر زمین انداخت که در دست وی  
مقبول ماند بجز در اعتقاد و سلطان و لا و دان تا در آن خیال نکند  
کار و اتمام گرفته و درستی موقوف و درستی بخاودت خود  
از مشاهده احوال شورشیون معلوم بگوشتش و از این برای  
که بفایده یک میدان از عقبت اندر رسیده و عوای زلفا  
و و بالا شد و در بعضی غلامان شش خدمت که بعد از مردان در دست  
طوبت کل تمیز و اینها بودیم و کتب اظهار خواستار این کشور آمده  
در بعضی و بعضی که قصه از این خام کار شش و غیر اینها گرفته اند  
بزرگ کوی و اینها بدست نیامده و بعد از این که در دست  
و در طایفه از فرق و فرق و فرموده بعد از وقوع الحاد و در  
و در کس و بعضی از اینها که در اینها که در اینها که در اینها  
حاجره و حجاب و کت و طایفه و در حق که بعد از اینها که در اینها  
در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست  
حرکت و حرکت از اینها که در دست و در دست و در دست و در دست  
بکتابان اجل بر کشیده را به ده تومان که در دست و در دست و در دست  
و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست  
را در دست و در دست و در دست و در دست و در دست و در دست

و نهین و سنجور خند کس را با این امر شمع متویش افتد لیکن سلطان  
تسلیم را بطلای الغام سزور و تفریح و از خوشی بعد از وقت  
بجای می نشست که ضایعی نبرد و پیر بزرگ شاه با اتفاق و مشوره  
یک سیر می خفتن قاجار که در وقت حدیث نظارت  
یعنی جانب که با و در اوله بود باقی این فعل ناقص شده است بعد از  
در چو یونع سوار جسمه عبد الله یک رضا علی میرزا از جمع برادر  
محمود که بود و بعضی مردم است که کتاب را چون ظاهر بودند که  
در وقتی که در حکام است و در میان او و بزرگت انداخته بودند  
که نادر شاه را خط کشید اندک مردم کتابی است از شهر آمده  
اطراف وقت فرستادند و در ظاهر شاه شایع و منتشر گردید  
برفته و با این که در رضا علی میرزا که نایب السلطنه ایران بود  
از دستماع اخبار بدیده است که مراد مردم ایران که از او خط  
ظلم و تعدی می خواند آمده اند شاه طاعتش کرده و ملاطمت میان  
بر دارند و نیاز بر این مردم را می پسندد و در ستاده که شاه مکنه و در  
پس شش غایتش می رسد و می خوانند چون بفرموده اجازت سلطان  
این امر شمع شده بود و با این ملاقات کرده و مجمع است  
حیث و چهارم شمع مع الاول شده که در آنجا و چهارم از خل

[illegible]

و فرقه شمس الحامیه می نویسند که هر معنی ازین معنی است جمله در  
شان می باشد و کما که بیان نازل شده است و غیر جمیع و بعد از  
سوانحی اشخاص را ازین معنی محبت خود می نمایند تا در شاه رسید  
که نوریت خود را کمال در جهان موجود است و خود را مشتاق است  
تا در تمامه اخلق این شده ما موقوف به شهادت است اما که نشانه  
مقرر فرمود نیز از معنی اقلیدس گوید که شخص در او طایفه  
توریت و انجیل یافته هر دو کتاب است که باریخ فرخ نموده  
بخود ملایم و در کتابش که در او این معنی مذکور  
نموده است **صلوات** و در مشغول امر با امور شده در شوال  
شاه در بلده قزوین اقامت داشت میرزا محمدی ترجمه  
هر دو کتاب را که به نور بنده عامی و بهفت نفر عالم مرد و کتاب  
که بهست سلطان مورد جوان درین ایام مصروف و بهتوده است  
و میرزا امیر محمد عثمان بود که از اعیان و اطفال نبیل مظهر  
مالوقت و مکر داشت و بعد از مرگش در زندان در  
حق الشرفا جلای فضلای فریقین نموده و علمای توریت  
و انجیل را نیز در سطر آیات حقیقت و لدای شهادت در محفل  
سایه حاضر ساختند بعد از قتل و قالی بسیار روزی میل می نمود

[illegible]



از اسم و بجهت که در این عالم و در میان خلق و در میان  
در این عالم و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
جوانان و پادشاهان و اگر اینها را در میان خلق و در میان  
بعد از این که در میان خلق و در میان خلق و در میان  
بگوشتی و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
در میان خلق و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
به کوه و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
این امر را در میان خلق و در میان خلق و در میان  
در میان خلق و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
حکیم باشی و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
صورت عدم و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
موجب صفت و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
لا اطلاق شده و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
بعضی بنام و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
بکس و در میان خلق و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
در میان خلق و در میان خلق و در میان خلق و در میان  
خفته و در میان خلق و در میان خلق و در میان خلق و در میان

و از او قطع بخار از فرامیند و در هر چه خورد و می خورد و می خورد  
 این که از غیر شکر است و در هر چه خورد و می خورد و می خورد  
 محرمانه و در هر چه خورد و می خورد و می خورد  
 معاینه و کسای عظام و در هر چه خورد و می خورد  
 حکیم باطنی و در هر چه خورد و می خورد  
 متوجه می گردید و در هر چه خورد و می خورد  
 برای استحضار احوال و در هر چه خورد و می خورد  
 حقیقی و در هر چه خورد و می خورد  
 نه و در هر چه خورد و می خورد  
 با تمام و در هر چه خورد و می خورد  
 محارم و در هر چه خورد و می خورد  
 سالم و در هر چه خورد و می خورد  
 خبر و در هر چه خورد و می خورد  
 سوره تمام و در هر چه خورد و می خورد  
 خوانده و در هر چه خورد و می خورد  
 و در هر چه خورد و می خورد  
 متشابه و در هر چه خورد و می خورد

[illegible]

جایگزینی در بی ایرانی سواد استقامت داده اند با موضع نمودند سجاده  
به ظلم و تعدی نمود که در صورتی که در عرف تحقیق میکردند پس بر سر  
چشمه شتر بنشیند و حنک احمق صمد بنوشتند که اگر بسیاری از  
سجادات صحیح است نظر بر کمال ایرانی حکام بدو ظلم ترک  
ادولان خود فرموده در برابر خود دست و پا گرفتند و حرکت  
بطرف شرقی و غربی را بیاوردند و سکونت اختیار نمودند  
سجاده خودم به تباری احمق مرغی را مصواری را و سواد  
بکمال خودی میرسد معانی این قوم اولاد احمق و سواد  
این دو نوع میرخوانده اند و بدین معنی است که  
و این قصه بر خطی که گاهی باین نامیده اند که در قمر الدین حکایت  
براست خلاصه اینک خانمانی اولاد حضرت سید علی بن حمزه الله  
علیه السلامی که در کورست غده عاصی نظر بر خلق معیت ایشان  
نمود و بعد از آنست که ملازمان کرامی است که به تبار میر  
مردم احمق و سواد نیست مردم را ستم شمرده و ستم در احمق  
خودکاری و سواد که بشود استانی که یک فرموده که عاصی  
خود کس از میان ملایم که در خطام خانمانی میرزا اولادها و کاد  
فرار داد و کور شد و اخرج نمودند و معروفه شیخ ابوعلی سیاه و سواد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

مزین و عاقل ساخته اند لیکن بسبب عدم وظیفه سلطان بغداد  
 خادم و خدمت گزین علی الخصوص مقبره منصور و علاج کفر و  
 الاقدام بود بدین بامردم انجا بخت کرده بود که منصور را  
 سوزند و خاک کنند پس بدلیل انداختن بعضی غرض مغرور و معور  
 و بار و ایشان حواله دادند که که جدا و مال از ابای خود چنین  
 شد و آنکه از کافران عالم علیه الله که جل شانده و بخار را  
 که حضرت امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام صاحب روح  
 او است حرکت کند مال را که در بین حاکم و پادشاهان بود و  
 از ایشان و آن بود جمیع چیزند هم را که کلاهان آوردند  
 قسم خان را انداخته و خان را بحدود و بخت میان خوار و اهل و طایفه  
 و آنکه در انچه در اول و در حلقه متصل مرقوم و ماکون  
 انوار و انچه است از در حدی که اندک نیست معجزه است و  
 اندر فن شهر و قبا و کاسه و سبای که از اول و اول و اول  
 از یکدیگر بفرود و مسجد حضرت شریف الاعظم شیخ عبد القادر  
 جیلانی رضی الله عنه و نامت عالی و مرتب ساخته اند و خدام  
 هزاره و هزاره و عاقلان مغرور و کسب است و اوقاف  
 سلطان و عاقلان مرقوم و احوال اند و قبر مبارک شیخ عبد القادر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رشتن کلاه و دست و کفش مبارک روضه پیروزه حضرت سید  
 صلواته العظیمه در میان شد و دست و قبر مبارک حضرت عبدالعزیز  
 علیه السلام در پایین آن در زیر کوفه از خود دست و کفش مبارک  
 جانب قدم مبارک در میان کفش مقبره و قطع ریشی که در وقت  
 شهادت لاجش مقدس حضرت امام در الحاق افتاده بود درون  
 است مفاد و دست قدم از قبر مبارک متصل در یکی که جانب غایت  
 و در آن کلاه و مقدار لاجش مطهر بطور حسن و وق کوهی ساخته اند  
 و در زیر کلاه حاجی است آورده در آن می اندازند و بالای آن کلاه  
 نیکو در زیر کلاه دیگری باز آوده زانکه و از جنس خاکستری کلاه  
 خادم داده قدری در آن خاک سکر و خاک کعبه است که با طهارت و کفایت  
 عالم مریدین خاکست و این زانکه شفا گوید و خواص بسیار است  
 خاک شفا بسیار است و شفا و از آنکه یکی است سر کاهناری در میان  
 از شدت و مخالفت در آن فانی شود بسیار که مرده و زنده خاکست و کلاه  
 بسیار است از آنکه قادر بر حق جل شانهد و بکلی خواهد آورد و خاکست  
 شفا گوید و همه خصم خون شده که اندک و کلاه و دست و کفش مبارک  
 درین طوفان هواست و خاکست و کلاه و دست و کفش مبارک  
 درین طوفان هواست و کلاه و دست و کفش مبارک

[illegible]

از عدم حایه خواند علی بن رضا عتبه قبر حضرت سید محمد علی السلام  
بسیار درون شهرت است که در مقام صلوات و مصلحت این است که موجب  
سجده که اندر این شهرت است و مفاده این در ملازم قدم قبور کثرت است  
متصل به این کاجه دیده شد که حکم جدید درین معنی خوانده اند که حکمت  
که مردم را باور صفت است و صفت خود است که بگویند این را بگویند  
الضاری که و قنور اینها هم مطابقه قنور علی بن علی و در میان کاجه  
شماره اند و علاوه آن است که در حال حوائج مقدمه بعمل می  
نماید و این است که شاید این مساجد سابق ترین درو کتب است و بوده  
و بعد از علی السلام سید محمد و در مقام صلوات و مصلحت این است که  
که شریفه قنور الحان نسوی قید بقا و اندک یا اسکا عتبه و در  
خواید از ذکر آنکه در مقام اتفاق است و صلوات و مصلحت این است که  
و قبل از درو و بلیده حل از مردم آنکه و در مجموع مینماید و در میان  
صحن مسجد شریف علی السلام منار است و نهایت عظمت و از مقام حکمت  
عرض نزدیک از میان آن برای بالا رفتن مساجد اندک در حد و چهار  
کره است و هرگاه کسی لای منار برانده با و از بلند گوید ای منار الحق  
عبدی صلی علی السلام بمنب کلمه منار را در فعل هر که حرکت دهد منار  
خمش نماید چنان سیده عاصی انقدم کار تلاش منار به چنین بود و در



[illegible]

باب حضرت ذی القفل علی بن اعلی علیه السلام مشرف گردید و خلقا  
 حضرت ذی القفل که چهار سوره و بیست و نه باب از کتاب خود را که لیکن جماعت  
 مقاربه و قبل ایشان بر خلاف سایر عقاید جمیع فرستادند عالی  
 و مطبوع مساجد از که تعلق بدین و در و صحن از آنست سطح  
 زمین مردان چهارده فرسخه و میان آنست که بعضی فرود آمدن  
 و داخل شدن امکان و نجف قدس و در و میدان علی الخصوص  
 برای مجامع و من خلقات و در و در و شش و شش و شش و شش و شش  
 صادق و بیاض و نهایت فرستادند و در و در و در و در و در و در  
 بعد از طی مراحل خاک را که محقق شرف را که از اجزاء دیده دل الهامه  
 حاصل شد و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 شش و شش و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 استیگان که است و بیان مشر مردم صالح و طایع هستند و در و در و در  
 بهشت و سکونت مکان نیست زیرا که اگر اسب و در و در و در و در و در  
 باراده نارنج شمر می آیند و در و در و در و در و در و در و در و در  
 دارند و کند و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 غفلت و تربیت و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در  
 اند و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

و بحضرت شرف رفته کن حضرت شاه ولایت و صاحب سید الشهدا  
علیه السلام حضرت مظالم سازد یعنی احوال را بر کسی سخت و مظلوم  
نموده و در کتب قریب مقرر نموده اند که هر کس در شهر مدینه  
نزد امام رضا علیه السلام و در شام نزد امام علی بن سجاد علیه السلام  
الدولت است و یکی اصل تنبیه است و طوفاطیف حضرت است حکایت  
و کند می حضرت که علیه الصلوٰة والسلام در شب است حکایت  
در حضور که آمد و میگوید که با من حضور نموده در تنه ام و فرمود که منی  
تبرج روی ام و امور متفرع این بود و بنحوی که رسید و نمود و حضرت  
بوجه ای صورت انوار آمد و رفت و در باب آوردن و نمود و  
حضرت شرف نرسیده بسیار کرده بود و اما هنوز نرسیده بود و تقدیر  
مردم که در آنجا که نرسیده است و آمده و در آن شهر مظلوم  
را و در آنجا که شروع بریدن کرد و بودند تا بحضرت شرف شرافت  
شروع و در آنجا که مقرر نموده بود و در آنجا که نرسیده است  
است و در بعضی اماکن که رکعت بود و در آنجا که نرسیده است  
اطراف نرسیده است و در آنجا که نرسیده است و در آنجا که نرسیده است  
صالحی الله علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام و در آنجا که نرسیده است  
علیه الصلوٰة والسلام لیکن بر قدس این مرد و در آنجا که نرسیده است

میزد آنکه ندیم محض نصیب داشتند و بزرگوار است که  
بی ادبی که نمود و کثرت عبادت و فیض شریف ماکو و تو را که منظر است که او  
در زمان سابق که کوفه مجاور بود من محبت بروی داشت که بوده  
و طریقه عمارت کوفه در او این است که من قوم و کوفت قلم است  
انحال ساکنان المشغولی غریب شده که شری از آثار ضایعی آن مسکن  
مگر سوری که در محراب طاعت عبادت و عبادت علی بن ابیطالب علیه  
السلام و آنکه در خود و در خود است و از مقتل نام من حساب  
یکم من است و در آن که حیات حضرت امیر علیه السلام را در خود  
خطا علی بن ابی طالب که در آنکه مقتل امیر علیه السلام  
و بگویند که این معنی نماید و در آنکه مقتل امیر علیه السلام  
حیات معشوق که ظاهر او در عبادت سابق تجاوزه بود و مقتل امیر علیه السلام  
جانب فیل که در آنکه مقتل امیر علیه السلام در آنکه مقتل امیر علیه السلام  
و منور سیکان را رسیده اند و در آنکه مقتل امیر علیه السلام  
کلیه اند و در آنکه مقتل امیر علیه السلام در آنکه مقتل امیر علیه السلام  
معلوم می شود و حقایق تامل و سایر موارد بعد از آنکه مقتل امیر علیه السلام  
تعمیر و در آنکه مقتل امیر علیه السلام در آنکه مقتل امیر علیه السلام  
انجام است و بظاهر در آنکه مقتل امیر علیه السلام در آنکه مقتل امیر علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



نقی و امام حسن عسکری علیه السلام کتیب و سعادت اندوخته و  
حضرات این در خانه خود که عالی و اگر رفع ساخته اند به نهند و خدایم  
و نماز این عیبه علی بسیار سج و بطور اندوخته مردم نزد و دور  
را تهنیت و تحفه میگیرند و حالیکه بر طبق عقیده این سماع حضرت امام  
مهدی صاحب الزمان علیه السلام و از این جهت بگری فرموده اند در هیچ  
توحات و اقامت تحفه را که بعد از طری منازل مرقوم الصدوق دارد  
بنده که گویند که در کتب سلفه از آثار مضایف غافل عزت شوند  
بنده بر اینست حضرت و انبال و حصه عذیر علیهم الصلوٰه السلام  
مشرف گردیده و مرقه سرد و بر کلاه زون شده و یک سجده و ایست  
و بعد از آن در عظیم است در کنار شط العرب و در حد حضرت جعفر  
بن محمد عیبه علیهم السلام در وسط شهر است و تهنیت و تحفه و خدایم  
حضرت اینست عیبه علیهم الصلوٰه والسلام بیرون شهر و تهنیت و تحفه  
و این عیبه علیهم الصلوٰه والسلام عیبه علیهم الصلوٰه والسلام و از رفع و  
ساخته اند از بناست عیبه علیهم الصلوٰه والسلام که این نزد و مکان نگارده  
ایمده و تحفه عیبه علیهم الصلوٰه والسلام و موصول کوستان عظیمی است  
وقت این در حبس و ساکنان آن نواحی بد و مبد اقبال اندکی  
بیدار شود که رحمان باشد و دوم مبد بشر که شیطان باشد و اگر کسی

که خود را از این غایت دور بدارد و از این غایت دور بدارد و از این غایت دور بدارد  
می باشد و خدا که قریه از این است و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
همین گونه است و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
است و ظاهر اینست که در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
ان ضرب می شود و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
واقع می شود و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
اطلاع می شود و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
از ملکیت مابین می شود و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
معلوم گردید و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
نقل می شود و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
از این می شود و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
عزیز است و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
حکام سر راه و ناظم ایجاد است و در هر یک که در هر یک که  
اما اگر کسی که در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
نه طریق امور از اولی الامر و در هر یک که در هر یک که در هر یک که  
صورت است و در هر یک که در هر یک که در هر یک که

که در بدقی الواقع بلده عرفه شهر کور است که از الفضا مکاید حضرت  
پیر احمد علی بنیاعین الصلوة و السلام که در زادگاه ایشان اند از جمله  
مستقل شهرت و دما این کوه غلغله مخفی بالای آن نصب کرده بود  
حاکم علامت مخفی تا حال باقی گذر شده اند و در چشمه که در میان  
اشن برای حضرت حشیده بود در نهایت عزت و شرف  
و بالای آن چشمه مسجد وسیعی ساخته اند که در وسط مسجد  
و درون مسجد حوض طولانی و کمال استحکام و صفاست و در آن  
که جمیع آب چشمه است و ملو از اقسام و انواع مایه ای است امروز  
نهانچه بر کس قدری بخود در میان حوض نوز و حکام مایه ای در روی آب  
آمد و هر طایفه که در میان کن را بین کنند بکریست و در آن  
مکانی است که در آن و اصنام حکم احدی متعرض آنها نمی شود و  
فقط علی مسجد و حوض و حیث روح افراد در هیچ ملکاتی باین نواز  
و خود می بیند ظاهر ظاهر اعجاب علی و نسبت ای این سخن می کان  
خواند و در شهر و در حد و با کثرت کوه بوده است و در الوقت  
که در وقت کمانب شام و غروب آفتاب کوه بود و مایه ای که اصل  
رسانست و مردم نوم غریب و مایه ای و علامت است و این صفت  
نویسند ماه بعد رفت عراق مایه است عرفه و در حد و مایه ای

ز شاه سردوين گوهر عظيمي طويده حمله و شيع برست داده اند و باين  
موصول در عوف مجاذي نمران في حصار قلعه است ملاي کوه سمي قلعه  
مار و بن حاکم ذکران در تاريخ مرقوم است چون غلبه و حاکم  
مکور و لاسطو بخان در غناقت نموده باين تحريک اتفاق بران  
شده و تاشاي حاکم در ماني عالم ملاي کوه سمي طويده  
اشرف و باين تازنده عمل نموده و در مرقوم با در حقيقت انچه جا  
و جلال زناشيزان قلعه غاصر آمده و بن حاکم تاشاي و و در آنکه  
بکس بر قلعه کوه شمس و با غناقت و در در مرقوم و  
بيرون شين و چون انداخته و متعده و در وقت و در مرقوم  
که فرج ملا شين تاشاي است با سكي و کوه سمي کوه سمي  
خوانده شده و اولاده و کوه سمي و در مرقوم و در مرقوم  
در کمار و در مرقوم و شاه و در مرقوم و در مرقوم  
نابده و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم  
سلطان و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم  
شاه و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم  
بسته شده و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم  
عنه و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم و در مرقوم

[illegible]

[illegible]

هیچ و چنین جاستند یا فی العلم و الله اعلم من شأنه بطون حلی و  
 و واقع است و نیز ای در فایده این گونه میگویند و حکم از حکای  
 استند و مخیر از موضع دو لایحه است که از مدینه فرستادند و بدستور  
 مخیر و بیای از فضا است تمیزی و تعجیل میکرد و واسیل نیز از انقدر  
 متداول و در عهد مکرز که در دوران است از بالای بر و با غیث  
 رزاه ساکنان حلی میکرد و بعد از طی منازل مرقوم در محالی بارش  
 برت و برودت بود و اولاد و خدایه و خنق که شده است و نهایت  
 و محنت و مصوری که بدیدیم چند سابق برین نام شهر و شوق بود و اسم  
 ملک شام حاکم که کتب تقدیمین مرقوم است لیکن درین المیم بود  
 از خواص و عوام شهر را بشام فرستاد میگویند و با غیث درین ظاهر  
 چنین شهر که شوق آبادی دیگر نمانده اند و رسم انباشت  
 اند و شهر از محنت لفظ و شوق از میان رجوع است و محلی است  
 در شوق و شوق است و محلی است و در شوق و در شوق و در شوق  
 علی غیا و علی الصلوة والسلام متصل محلی است و بار بار است  
 است و بار بار است و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق  
 و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق  
 و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق و در شوق

[illegible]



و فوراً انواع میخیزد و قاعده چنانچه و کمال جرم و انحراف هر دو کرده  
حق بخود ان کمران در این اوج است و راست و بیست و شش  
و است اندک در این زمانه و فایده دیگر است یعنی بر حجاج است  
که اصل قاعده و حجاج است ضبط و لایق بر حجاج و در این حرکت  
و سکون و سایر امور بدانان روی مختلف و انحراف میخوانند نمود  
و الا قاعده باین عظمت نرسد و بعد از این است رفتن و بقیه  
فصل در اختصار تا کنون تمهید و غیر انواع ترابع و متعلق ای این  
بطبع هر اجل که نشود و مقرر میشود و طریق امکان پذیر است و ضبط  
و نشانی باین عنوان مقرر و مقرر نموده اند که فلان مشهور و غیر  
را در هر دو طرف و فلاتی و اصل و فلاتی و معنی در الفی که در مکان  
مقرر حجاج این و شتران و فلاتی و فلاتی است و در وقت  
شتران و غیر شتران را امکان مقرر دارند که در اینجا فرو رود  
و حاصل این مشهور در فصل او حجاج معاد است انجام خود خوانده  
و بحکیم و مقدار است که در هر دو طرف مقرر و اختلاف و انحراف  
و الا که در هر دو طرف است و در طول سازه است و در هر دو طرف  
است و در هر دو طرف است و در هر دو طرف است و در هر دو طرف  
معمولی توقف کنند و در هر دو طرف است و در هر دو طرف است

شدی به سوره سطور خیر از آن باشد و در آن توقف ننمایند  
 و در آنجا که تمام غلامان قافله را بگویند و احدی از آنوقت اطلاع نماند  
 مردم بر حاجت و در مجلس قافله میبایست در آن توقف داد و سوره سوره  
 میزدند حاجت بخواند و سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند  
 مشغول آنها کما جات میخواند این توقف را بگویند و اولی  
 بر حاجت از اطراف و جوایب هر دو را بیاورند و باعث برآورد  
 از دانه که الفاتحه بخواند و در محافل و عیادت قافله را بیاورند  
 که هر کجا میفتد آن حاجت را از دانه بیاورند و باعث برآورد  
 دیگر و در مردم از دانه بیاورند و محفوظ داشته باشند و شام مردم را بیاورند  
 نساجان مردم و در آنوقت است که اعظم مراتب بگویند و سوره الفاتحه بخواند  
 میفرماید که سوره الفاتحه بخواند و شام بخواند و سوره الفاتحه بخواند  
 که است و لایق و زاری است و این دستور می باشد که در سوره الفاتحه بخواند  
 سلطنت است و سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند  
 امور که متعلق به دولت باشد و سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند  
 تمام در تمام حسابات و سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند  
 سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند و سوره الفاتحه بخواند  
 ما و از اطراف آورده در آنجا میفرماید که در آنجا میفرماید

[illegible]

[illegible]

بودند با وصف این شد نور از بدنه ای بکوی طایفه در میان دست  
 رسانیدند چنانکه میر حاج در بیان این مقام عبادم مجاهد و مختار شد  
 بعد و بسیاری قافله فروخته شدند که در صورت بر خاستن و  
 شناختن این کفر فیه ایام بود ای ملک کسی منقض خواهد شد  
 بنار علی و جلیان پادشاه میر حاج در قافل زوایا حاضر فرمود  
 بر خیزد و فرمایان بمهر بان سجاده زد و بخت بر او های دیگر  
 از اهل بیت عصا و طوق لکن شاهزادگی میرزای شاهی را که در شری  
 بر محلی در بر پهلوی که این چوب چرخ گوشت شعله روشنی بکند  
 در لطافت و علاقه آن میزدند شتر باین که خوانده آن شاهزاده  
 که از راهی گویند زنک زالی اند قلوب طایفه ای در دعوت تقویت  
 لشکران می نمود و مجال محبت شغف قطع بر اهل نور که امقدر است  
 که پیشین است بردای میزدان و بوب و کار از کواکب و شعبه  
 یارهای آن و تو خنوتان شیطان بیدار مقصود تقوی و اعلی  
 از کما که آن امور محبت را بر او کین و شهادت فرمود و شاهد حل فصول  
 نوی در آن جوان نویسی این اخبار خوانند فرمودند دست سحر زاندام  
 اقبال سرفردان و سواران که اطمینان کرده اند این خند نفل بر سر کار  
 ند بود که در و در پیش پای کار و نیکار و از آن محلی گنایست که در وقت

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

و نالیم که حفظ هر چند بخیر قیصر تعین میشود ولیکن از همان شترهای که  
و از آن شترهای که کس نداند و اگر مردم را بخار و حالت نزارعت و  
مخالفت کلی فکر از این جهت اندک ای که بخیر و از حد است حاکم بود  
تغذیه میکنند زیرا که اکثر شترها از بطریق خود تغذیه و اصل فرنگی در جلد  
سکونت دارند و حاکم که منظر و طوق اما آنها اکثر کس بخش فلان  
المسجد الحرام بود جامعند از این که نمیکند از آن که داخل میشوند و در آن  
امام عقیلی الهی و بسیاری از کسان را می بیند و حدیثی می آید بعد از آن  
نکاه از این که کور و بیمار و کوری سوارانند و متوجه نیستند که از شتر  
خون جھول قدیم است که در بندر می آید و بطریق آن را بدو و وسیع و  
شترهای که اسلخت فرمودی اینها اند اما از خود روزی و روزی که  
شترهای قدیم و می آید از آن معنی است و ممکن و یا بخت می آید آن  
عزیزان و از آن معنی است که می آید و می آید و می آید و می آید  
زیدی و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید  
مازما کاه و سرون می آید و می آید و می آید و می آید و می آید  
و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید  
از قدیم ایشان ایشان را می آید و می آید و می آید و می آید و می آید  
و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید و می آید

[illegible]

محقق در جمله حالات و بعضی مکلفند که در غیبت پیش از بیعت بر حذر  
نظر بر عدم سکونت جنین خانوار و قریب الفهم بود لیکن در خلاف  
قول و قاعده حکایت بر سر که عقیده ایشان نیست که هرگاه  
کشتن بجای رسد که در احوال جنین باشد تا بی خوابی و غش  
خواهد رسید که آب میل هرگز خورد کند احوال نیست که عدم  
حیوانات در غیبت سبب منی زاده خواهد بود باقی الله اعلم  
بمخفیات محال و بعد از غیبت هر که از عهد عهده که ششم در کتب  
جزیره سیلان که در جزئی حریف و با کجای می آید از دست است  
حیث بنظر آید و این جزیره است بسیار وسیع و چشمهای آب  
شیرین در کوهستانش جاریست و درین ایام در تصرف فرنگی  
بود و تا سه روز از مالای محارط می آمد و روز چهارم که در  
غایت بود و بعد از بر جزیره سیلان روز ششم و هفتم و هجری که  
یکی از سرداران قوم فرانسین حبس افغان پادشاه هندوستان  
در ساحل سمت ای کات بنا نموده است شده و از برای خرید  
و فروش است و اجناس تجارت در بدشتین است و از دود فرو  
آمدند و فرنگیان صاحب خود بهمانه کوشی و دوکان شهر عظمی  
انجا کرده اند بعد از اقامت در روز چهارم رسیده و خواهد

در بندر خیاقت که در میان نزدیک است فردا اینده بطور و خور بخور  
تجارت اطراف فروکش انجامد اسم الامور است چون باز در کشتی  
تاریک و محکم کشتی غافل شده اندر چهار سو فرود آمدند و کشتی  
کند نشد چون در صورت کشتن با و قندی که در او و مخالف افتاد  
و داشت روزی با نواح به لیبی ای ای که در قیامه نشید بخان است که  
و در آن کشتی نگاه کرده طی مکر و خدیر شد و در کشتی غافل  
با و چکار و برود و در نیم که با و کشتی روان و احدی که با و نشد  
و چنانچه معرقم الکبریت و در مقامی که است که است  
در دست کشتی که در آن روز و اصل فرستاد و وضع تحول است و در کشتی  
سختی نماید و نه خای وضع و شربت بدست و طاقن شایسته  
و در کشتی که در آن روز و اصل فرستاد و وضع تحول است و در کشتی  
محو و تمام مقام خاص و تمام در آن کشتی بندر و کشتی شایسته  
تا آنکه اکثر اوقات می تواند و کشتی و کشتی می تواند و کشتی  
سفر و با خدایان معلوم شده بود و فیک در آن کشتی بندر و کشتی  
که در آن کشتی محال محال است و در آن کشتی و طاقن شایسته  
و در آن کشتی محال محال است و در آن کشتی و طاقن شایسته  
و در آن کشتی محال محال است و در آن کشتی و طاقن شایسته  
و در آن کشتی محال محال است و در آن کشتی و طاقن شایسته

مرتب ثانی قبول استغنی خواهد نمود غرض که از شدت بار باران در  
مدت است امواج در غلج رسیده چهار خنده کارهای رسیده بود که  
ز کجی اجساد نماز می نمودند و در کجی دست از امواج و احسار  
کشتند و وقت نیم شب باطل چهار بار باطل کرده و در کشتی و کج  
کسره بسیار شد و از طلاطم امواج چندان خطر نداشت و در سوار شده  
در راه چون بعضی صبحا کشتی به سمت هم در چهار خنده رفتند  
در کشتی ایستادند و از طلال جلی که از باران و طوفان و امواج  
در کشتی ناپدید بود در کمال برافتن کواست فرموده می آن کشتی  
بر کشتی و قلوب ملکوتیان مضطرب طوق الهی کشتی مضطرب و در راه  
خود است بعد از کشتی ایستادند و کواست مضطرب و کواست مکانی  
و از وقت هم که اگر چهار کشتی بود و بر وسط و قلوب و کواست  
خود کواست و قلوب ایستادند و کواست مضطرب و کواست  
وقت غروب و در آن محل خوف کمال و حیا طوعی مضطرب و کواست  
ظهور کند که اوقات چهار کشتی باطل شده و در کشتی کواست  
کواست اسلام و قلوب حاکم ضربه اتفاق شد که کواست مضطرب کرده  
بود و کواست ایستادند و کواست مضطرب و کواست مضطرب  
نار کواست در کشتی و در کشتی مضطرب و کواست مضطرب و کواست

که مثل خم حوی بودند بریان فرکی سب میگویند و نیز باقی آسمان  
مست نظریه باشد غرض که تدریجاً بکار بر وجه خلق اندر این مملکت  
مطمئن ساخته اند و هر یک است یا نه و منع خود را بطریقی آیند و نیز  
در اصل کار که استقامت بوده باشد چنین میگفته که طریق این محمود طلسم  
نماندست که تنگ خوانند و این سلطان قریب ده مضبوط مدز با اذاعت  
و هم حوی مرقوم بیروم آسمان بسته اند که بالایی است تاوه  
یعنی تنگ که بر آسمان بسته و در قیود است و هم حوی بیروم  
آسمان نموده بالایی است و در آسمان با هر چه موصول و مضبوط  
شده در میان باب معلق استاده است و در آسمان مذکور است  
قرآنی که باشد از باب استیده می شود استاده است حکم  
همان را می بیند و در باب فاعل می شود و در حدیثی که در این  
اماکن خوفت مله مراد و در محال مولفقت عطا فرمود و الا مشکلی بود  
بازی و فصلی از روی ذی الجمال و الجمال از ملای غلمان کجاست یافته  
و از آنکه در موهلی که از دنیا در بکالت است شده مشکلی که کالوده  
است باز هم در فکر بعضی و قانع که از این ای و در بند موهلی تا سکام  
و مضال و اتصال اعتدالت کثر المردست تا دستان و در شصت  
مهرگان است از امکان مظهر موهبت و این باب شصت بر موهبت

[illegible]



[illegible]

[illegible]

ماند و اما در میان افول و بکس را معرق ساختند و در میان  
همه دنداختن کمترین خارج از قریب و در نظر اقد و بند و نوبت و کون  
سپاه و جوار حیات ابر و او و شاه را با ابر حال اقد و جنبش افق نموده  
سخت و در آنجی بخود و قدم سلام خود طلبیده و با ستم ظلال تمام غول  
منطقه تنق و صیو کایست کرده و یکدیگر مرسته گنجایش نه خود و مطلع راه  
در رسم شک و بهر حد شده و در نه هر سال آمده تا نخست قیام از نموده  
آخرش بعد از غریب و مجاور و بعد از مرید و فیت که صواب و  
عوضی و از هر حصه محصول جنگ که در این دنیا و بهر که در انقضای  
بیش و با در توفیق علی و در میان مختار که کار و ملک است و هیچ غرض  
و کثیر المدخل و هوالبش است و بهر که در این و قریب و نوبت و کون  
نیات و هر طریقت و خوراک انسان امکان است و اول کشمیر و از  
برنج و سبزی و غله و محمد سینه که در و یکصد و چای و سبزی و از  
بهار و صفت از مرشد و ابا و کون نموده و با هر حرف مرسته که با ستم  
هم منتر شده و در نه از ریا و عتور نموده و از راه و نوبت و کون  
متوجه و عظیم اناه شده و در چند مردم و نوبت و کون و از سبزی و غله  
با هر حرف مرسته و از ستم و در یکدیگر با هر صفت و تنق و حسن و بدست  
و از سبزی و غله و از ریا و عتور و از ستم و در یکدیگر با هر صفت و تنق و حسن و بدست

[illegible]

[illegible]

بعض الطلح انهم خرجوا بحسب ما به و قد علم و غيره قريب مما مرده ما به  
بروز و در وقت و بخت علم اولاد و حاكم الامصار و شد كذا موال او را  
و اخلاص المال نماند اندك و كذا ان هاست طلب مانع مضطرا موال و وقت  
جامع التفتند و بعد از كذا روز كذا خدمه شورا و بود بحسب ما به  
مايت و كذا ان عليا شمس و كذا شمس و كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
و كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
و كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
فرج انا و نوانه محمد خان و كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
ننه از كذا خطه من و ما كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
فرمودند كه در شمس و كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
خواهد بود و كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
وقت كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
نمونه كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا  
يعقوب كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا كذا

مرصع شمشیر بدستور عهد و پیمان و کینا و ای مرصع و دیگر آلات که باب  
هلاکت عجم نمود و در آنجا خندان مصری نداشت میفرموده و شکار  
از نظر انور که را سپیده بخلاف فاحره سرافرازد شده به بعد از مریدان  
ظاهر با خند که مادر شاه زمانی فرموده است که سگاریات  
نورین و در غنستان و در دم و کثرت افواج و شکار ساله خوار و عیان  
تمام مالک ایران بر روی در حرارت نماید و اگر با سال سحاه است که  
رو به اعانت نمایند در عالم اتحاد و برادری بعد نخواهد بود و پسران  
افعال و اسباب مرصع به واسطه طلب نیست چون در نامه درخواست  
نیز اصلا نمیکند نمودند امجد شاه جواب صاف نموده فرموده  
که برادر من شاه ایران در حکام و دایم من گفته اند که بعد از من  
در نامه بر صافتم خواهد آمد راست و درست انکاشه نفعهای  
زیبایی را بگو اختیار نخواهید کرد و معذرت بسیار ضعیف سلطنت و  
نبرد و خیره سری حکام و زمینداران سرکش از صوکیات حرری نمی  
و محتاج تشنه از دغل است و در میان نادر ازین نمیکند مطلق تعلیم داده  
بر آنکه سوال زمانی را جواب بانی کافیت و ظروف حتی و صمدن  
و عود و غیره که نادر در خدمت ان تعلیم آورده بودند یا حیاط  
تمام ارسال داشتند و هر چند برهان بگو که در فرستادن زر دفعه اول

خبر می دهند لیکن تبار که بفرستاده شوند او می رسد امیر و وزیر شاه  
و کند انوشیروان و در اصل در آن کوه نیست مگر شاهان و شاهان  
علی محمد خان بهرامشاه به ماه خنجر شده بفرستاده و بکشد و بکشد و در میان  
شاه توفیق و محمد که است محمد و محمد بفرستاده و بکشد و بکشد  
علی محمد خان که در قفسه اول در سبزه دانه کمال استقلال می رسد  
بود تشریف برده علی محمد خان در اصل از قوم حاجت است چون صاحب  
شعور و رشید و طالعش بود و در اصل در امتیاز بوده کارهای عمده  
از دست او می رفته اند و در قفسه با انواع سعی و تلاش و محنت  
و عذرت و کوشش خود ای فرود حل متمول و مرفه الاحوال شده و کارهای  
می رسد که راجه که کما نور از نورش و شجاعت و محبوب ساخته  
و با طراف و خواست و تقاضا و قرار کرده و با شکر و مدح و ستایش  
حاصل نموده و حال و طاعت که کنون خاطر و محو و نظر این فرود  
است بکاظم آورده و مرکب احوال و احوال و حرکات و کمالات می رسد  
لیکن شاهان که در این اوقات صفد ملک صوبه آرا شده و استقلال  
و استقامت و راجه است بر ملک خود و استقامت و راجه است بر ملک  
خود می رسد است و در این اوقات در درگاه و در درگاه و در درگاه  
شده و بفرستاده های قفسه اول و شاه علی محمد خان و توابعان است



[illegible]

مجموعه محبت و خشنودان گردید زیرا که سابق برین امیر اسم خان برادر  
برکش در آنجا کشته شده بود و فرودم و خشنودان بر اثری گویند و همها  
در شجاعت و خیزات ضرب المثل اند ماوراء النهر را میگویند و نوران و  
میدستان را میگویند محاربه مستعد آورده بود بجان مکر و تکرار در خلا  
و ملا میکت که انکار کار و خشنودان را القبه خانه نشاند و عوض  
خون برادر امیر اسم خان خنجر لری را گردن خواهم زد و در حاکم  
آبی نشسته او و امانت نمکر و نمکر مکر از مقراتش نشسته ام  
که در محاربات منند و ستمان و فرودم و نوران و غره و منوشت  
و روی خود بر خاک نهالید و تفرغ و تبارید و گاه حضرت قادر دو  
جیل شانه می نمود و در وقت مقابله ما را از منند و ستمان را از آب  
فرود داده روی خود بر زمین نهالید و سفت سر من محرم و کم  
ترجیم سار و از منم از منم سار و گاه خود در جنگ و خشنودان  
سج اقبال و افاضت سر ایا لاف و کلاه و خور و در سر می نمود  
بعد از مقابل و مقابل و اقامت لری فرودم و ستمان ستمان و ستمان  
و اوضاع حواس عوام بر من خود و کمال خشنودان و ستمان و ستمان و ستمان  
بر من و اقامت و ستمان و ستمان و ستمان و ستمان و ستمان و ستمان  
نموده و در کوشش و ستمان و ستمان و ستمان و ستمان و ستمان و ستمان

خویش را نشانی نداشت و گشتش بر عمل بجایه بر صورت کرد و پستان  
معاودت نموده و چندی در ملک ایران سر حکام و اسباب عار و دم  
اماده ساختن قومیت کرد که و بدو نموده بای کوفی و دمار کرد و  
که در این قوم ذکر آن نواحی در قوم است ساخت و تاراج نموده  
که خوف آنست که بای نعلامانندت فرمود و برایت آمد  
صلوات الله علیه حسن مشرف شده بجانب اوقی عم و خراسان  
نصرت فرمود چون بعد از مرخص شدن حکم ملوک کان حکم  
و طبای دیگر بواسطه استیلا خوف و ترسست میتوانستند که  
اصلاح فرستند مابین صفت خاکی و بیابان طغیان غصب  
که استیلاات این بسیار کم شده بود و بخود نمود و بر زبان  
کسانی شمرده و را بکار در خاک شمر می آورد و عینت است  
گشتن حیات مردم حق را بکودان فاعراق میگو و تا بخد و مجاور  
نخاسته مردم را بکار و دلا میباشی که بر دست خود میکنند  
مستی بود که بکنند در زبان خود کباب و ملوک کان حکم بشی نظر بحال  
نظر لطیف و در باره ایشان مبدل مفرود بعضی اوقات  
در مفرودات خاکی کلمات حق که در آتش می کشند و نادر شاه  
منزل اینست نموده عمل می آورد و حکم بشی نمیشد در سحر و طالعش بود

که حدت پیش و غصه مرا حشیش بکین نذر بود و باعث رفا و خلاص  
کرد و خاکه درایم مدد او ای ایشان طبع انشش مایه شش بلین و وجه  
اصلاح یافت او در این سر دور و باز کرده روز کسی را جو و بنی زو  
تا بکشش بر رفت علی الخصوص در وقتیکه در واهی ناز در زان و شاه  
مجرع نموده و او در حاجش و چشم و وقتیکه در و حین چشم بود  
تا بلین نموده و حدیر استادی و متفرع است تا یکا یکا کونی حق  
نکر و بعد از غرض شدن حکم شش تا چند کاه که مواد فایده طبع  
مکرده بود و همان موالل ترید کانی میکرد و بعد از چند کاه که مواد فایده  
طبعان نمود و اصلاح مزاج و اخراج مواد کجایندی نعل نماید و در قدیم  
شورید و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله و شعله  
و مقرر کرد که شکران ایرانی را که در اکثر شان ستونم بود و در کمال  
شده و در وقت فایده و اندک که مقید و میخیزد و در وقت  
دفعه و احوال و قبل از و طایلان را کاسی مقبولان منصوب و قبل  
سازد و شش که او را کشند مع میخواست که آنها را بکشند و شش  
فرمودی و صف ششها را با اینرا شش بعد از این طبع کشته شدند  
شاه این و بیت گفت و ما شش را تمیز داشت و شش و شش و شش  
داشت و شش که در شش نه شش و شش و شش و شش و شش و شش

نه نادر گایمانده باوری نه مفصل این محل امده شب سیر و هم شام  
خاوی الاول شبه مکرر کند و قصد و شست در حوالی طبعه و چون  
از مشقه مقدس بنیفاصله به منزل است محمد قلجان اردوی که  
باشی و خویشش فوشش بود با معتاد و فرار فرقه کسبیاں یعنی مستحقان  
کاهابا بان اصلا از سیر سرجان و چنانچه غرای علی قلجان منزل  
شاه نمیشدند در محله در عین وقت سیر و موعود و چاه و  
کسب لایسی شایسته مستحقان و ابا و انکار بودند و سیر و تفرقه  
دزیده و در حرم سیر رفت اول حواصیر اسبانی که مانع و متفرق آنها  
شده بود بقتل آورده متوجه خدمت پادشاه شدند و خلاصه  
اختلاف و ملاقات ایکه کوله نمک و طایفه و ضربت شد و کار  
کارش با خبر رسانده و غرور پادشاه شاهی از سرش بدو آوردند  
سبحان الله تعز یا بعدة و التقادیر و صاده با الهوت و قبله  
گویند و راجه ای حال جابست و کردار شروع و غصه و غصب  
و فوشش و فوشه و در آنها محروم و یکسار طبعی شده و بسکی نند  
حرکت نموده بدو با عالم تعاد و بدو جز قبل از شستن  
قابل و حواصیر و کله حاجات دیگر را همراه نظر امده ممر الکلا  
فرستاده بودند امورات و حواصیر را شستن از دست برد و فرمود

مجموعه طمانینه علی الفیاض که در این و امر انوار وسط بواسطه احقاق  
ایستاقیده نیست و اینست که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
اقتاده در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
در این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
بر کسی که در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
نحوه که در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
و تعلیم گرفته بودند تا به دست و پا راجع نموده و در این حد و در  
بر این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
که در این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
تقدیر بر این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
که در این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
نموده و در این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
ساخته بود و در این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در  
که در این حد و در این کتابی که در این کتاب مشاهده شد که در این حد و در

[illegible]

[illegible]



[illegible]

ریز که موئی ایتم بر خلاف است و بعد از خود و بدست امامیه  
کرده بود بعد از حفظ و لفظ شهر از منصفان بدر رسیده  
بصدا دره نموده شغول نمیدویدست ملک علی قلی خان  
علی خان که فرزند مرشد نوبت قمرالدین خان معاد و خواجه خلاص  
نمودن یکی خان با نوع قبیله میزی از شغل قبول میکرد و در حوا  
می توانست و بعد از صبح در می دم که دست نجابت تمامین در  
کرده و بعد از آنکه خلاص را می یکی خان مشروطیان است و در  
در ویدیک بعد از که خواهر نوبت که با خان که قلم برود و میشد  
با اتفاق بنمای دیگر که رای زمین و منصوبه بار بود و در می  
از شغل زندگان یکی خان را در خوان که از شغل و در محفل آورده  
از طریق فرستاد و او را شایعانه آید و نموده بود و یکی  
انقالب بر او و الا که یک که معقول و محبت سلطنت گردانید  
که کز اجدان یکی خان حیات اله خان را و سبک کرده و مجبور است  
او را هم و چوبک می توانستم از قید خلاص می کرد و در ملک و دل مادر  
و در روزه و عالم بر فرزندی می سوزد که در زمین است و الحال  
با شایسته می شود که برین شغل و این کلام خیر است و این طبع  
نقد این گرفتار موش که کشنده و حیوانات الله ماله این زمان نظر

د اما دور بر اعظم در جنگ است احدی ککک گوید آمد بمطمن دفاع  
بال بود بعد از نبردین نامه فراغت خوشی نریانی خاطر شش راه  
مانست و خلاصه آن نواب احمد و الدوله میرالدخان بطور خلاصی  
نواب میری خان بهادر زینتین لاهور معصوم فرمود و حیات الله خان  
که در رکب در مشرکند و مضطرب گردید و احمد شاه درانی حاضر  
اشباع اخبار یافت و مندرج بود و بر او با بدکردی توجیه  
و در السلطه لاهور آورد و فصل مذکور در خروج احمد شاه الله  
و میر شمس الدین احمد شاه در کابل و انوار اخبار و توفیق  
فرمانی مردم ضد و سنا الله خان خلف محمد زمان خان سده و شش  
مستوطن دله السلطه برادر و ارکان قوم خود است نمایان باد شاه  
ایشان پس من خود میگذاشت که در یکسوی کشتی شوند با و صف آن  
مردم آمد که در میان او در شاهده شش و نور مانشی بدین شش شده  
بودند غلبه اطاعت و انقیاد که شش منمودند تا روزیکه باد شاه حکم را  
را بوف کوفه عالم حاکم در شش است و بعد از وقوع انجاء عظم  
اعلان علیه قطع و منقاد وی شدند خلاصه انجاء و آیات الله  
امیر شاه نادر صف برادره فاسد افواج و لیا شش برادر یکی بران حص  
و بعضی صحیح و سالم برآمده و ناجی گشته و در شاهه شعله بحر صابر و در

بر سر گذاشته و در دلازل هوار قدما را که دیده و قبل از آنکه در استان  
محمد تقی خان شیرازی بیکدیگر می و کابل و پناه و پناه خان است  
که در به حصول الفلح ماراده رسانیدن خوار و پناه خان و پناه خان  
قدار رسیده بود و نور محمد خان و که موخان و پناه خان و پناه خان  
را متصرف شدند و در میان بیکدیگر تقسیم نمودند و احمد شاه و پناه خان  
که بود که احوال خوار و پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
نموده و مقول تحصیل در خوار و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
حرف و مقاله شده و پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
انسان خوار و پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
که یکی را پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
سلطان مسلم و پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
حوالی قندهار و کابل و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
بود و مقول تحصیل باج و خوار و پناه خان و پناه خان  
تتمیم افواج که از دو روز و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
شهر و پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان  
دار السلطنة لاهور که پناه خان و پناه خان و پناه خان  
شهر و پناه خان و پناه خان و پناه خان و پناه خان

زیارت بقایه اولیا و طاعت والد و خود و راجع به خود و اولاد  
شاه نوذر خان پادشاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه  
رسیده و مقبل این محل که در بطن ستمه الملک محمد طاهر خان پسر  
باشی که رفیق قدیم و در پیش بود و سمیع و موعود و تقوی الی الله که با سایر  
نفسه کشیده که خالی از اولاد عشق و محبت و اولاد و اولاد و اولاد  
بر آمده است کامل و قید و روزه و روزه و روزه و روزه و روزه و روزه  
نادر شاه که خود را با سایر پادشاهان که با سایر پادشاهان که با سایر پادشاهان  
بازی میکرد و بازی میکرد و بازی میکرد و بازی میکرد و بازی میکرد و بازی  
شاه پادشاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه  
سیکیم بعد از و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
بنا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
اشاره ایشان آید که بدانی و نادر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه  
محمد الملک در پیش او صف منیع مادر شاه محمد با خان قلی است  
و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد  
شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه پسر شاه  
خان مریم نفس نموده که نکند که نکند که نکند که نکند که نکند که نکند

بنابر این معرفت از آنکه بکجهان با شاه نواز جهان ملک شده با انواع عمر  
بالو گفت که در خود و هر چند دولت که در یاد است بگویم میگرداند ایشان  
یعنی و مشورت میجویند و حاصل کلام آنکه در خود است در و شش  
که ملازمت بود شاه نواز جهان قبول نمیکرد و اظهار و بر ایشان  
لغظه دولت میدادند از آنکه از اصلاح مال و بس شده بود و شش  
موت و از این مبحثی میخواند و در هر کار بر و از این مبحثی  
که در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار بر و از این مبحثی  
انواع عجم پاک است و در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
که زبان مردم است و در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
بانی میخواند که در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
احمد شاه در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
به نام و در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
راوی میخواند که در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
نیاز و در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
که در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
الان و در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار  
مجلس و در ده تا از این مبحثی میخواند و در هر کار

کمی خان برادرش گفته باشد که من خمر بر لایحه نقد و قع قیام بعد از  
که من شاپنوار خان در ماه محرم الحرام منتهی نمریزد و بعد از یک  
بلده بخوره لا ینور بقیه و ستم و تقوی است در ایامی که با کلاه  
و خمر و زنا و فواحش و خمر و قوی و در تمام غدا و شب شلاق و پستیهای  
خطر در سکنان امکان مصادره نموند و شکرمان بر طبعی قول  
شیخ رحمة الله علیه و ستم بفرقه سلطان تتم برود و درین زمان که  
هر روز خرج بیست و نه عمل آوردند آن ملک و در خلوت قریب آن روز و در  
عمر اهلنا اولاد احمد شاه ابد الله و در بلده لا ینور مشغول یافتن باراج  
که در شمس مطلب و بکر و در آن هم فصل در درج و حرکت فتنه و در میان  
سلطان و احمد فرزند محمد شاه و بادشاه میباید احمد شاه ابد الله خون  
بادشاه از دست علیل و کسب نموندند و امرای عظام معوضه شدند  
که هرگاه خواب غفلت بر ما رصفه و راجه است خود شایف نموند  
بسیار است که شکر داده اند اما از امر خص فرماید که در انصورت  
خدی از امر در خواست بد و خرج و جاکرات کویا نموند و اگر در  
بیت این منظور است میباید که نسبت لکه رویه برای موأجب و راج  
و نیز که امر را جاکرات حیدر است فرماید چون نزد کلان بادشاه  
بر حد این سبب اصلا راضی نشدند ضرورتا این امر را نه راجا کرده بنفع

[illegible]



[illegible]

یعنی جامهای خود را از دست غفران کرده بودند و این امر عظامت است  
که هر کس لباس خود را بر غفران ریختن کرده برای خجسته میزد و هر کس  
از غفران قتال میبرد و این فیض است ازین مجرب و شروع  
مخاربه و غفران را آورده و دیگر نواب باغ خان مودت قدم مشاور  
و کابلی با قلبی فرود و معنی الدین علی بن مولا علی غفره و امرای که  
در حضور ما ندیدند مثل نواب غفران خان شجاع الدوله غفره و  
صغیر خان صغیر و غفران خان و مودان خان و غفران خان  
خانان مودان و نواب غفران خان محمد الدوله و دیگران  
را که در فصل دیگر بخار و سلطان احمد و دیگر پادشاهان و پادشاهان  
ایران و غفران خان احمدی غفران خان و غفران خان و غفران خان  
نابیند که در حق اتفاق افتاده که در این امر غفران خان  
افزون میزد و این معنی مودان و غفران خان و غفران خان  
نام این کان مودان که غفران خان مودان و غفران خان  
ستاد غفران خان مودان و غفران خان مودان و غفران خان  
آمده و از غفران خان مودان و غفران خان مودان و غفران خان  
و غفران خان مودان و غفران خان مودان و غفران خان  
شاهزاده و غفران خان مودان و غفران خان مودان و غفران خان

و چون که روی شمشیر بود مقربال مقررت و توبت شانه زده بود و صاحب  
 از خانه در میان باغ و تپایح حبست و در قفسه مع الاول بن کبود  
 و کف دست حکمت میدان معتم فرمودند و حاکم از جانبین صفتها  
 آوردند شتر و دلاوت و مال و جان و زبیر اعظم و در حمله خود داشت  
 بودند که بعد از آن درین وطن خیزانی حکم بود شوند که با کای کلوه  
 قتل طرف حریف اند و چون بودی بوزن و بر خود جان کوی تسلیم  
 نمودند تا که در میان راست کنی و بر خود دنیا و آخر خود را مع میان  
 یکدیگر ایشان چنین ملک شاه راه و بوزن صفت حکم بر واقع بود  
 مطلع ساختند و در دران بعد از طلوع آفتاب بر سر که نشاند اطلاع  
 و بعد از صفت که هر کس که بخداستند در این برای بخار و مباد  
 و بر که نور است و شد غم خود و خود را که اگر در عین حکم را در تپایح  
 شدند و کف دست و دلاوت و مال و جان و زبیر اعظم  
 بعد از معرکه طلوع و در دران نور است و بعد از طلوع و دلاوتی در دران  
 بر واقعان انجور و غم و بر خود که عوام الناس را بر واقع بوزن مطلع  
 است و در دران شربت و افند که در وقت و دران ملک و دران  
 خود را بر قوت خود و بر سر خود را برای حکم بر ستاده است  
 و بعد از حکم بر قوت خود و بر سر خود را برای حکم بر ستاده است

نیز در وراثت آن امور و در آن شهر قبال آنست و اینهاست و در مجاری آن  
 در حالت جاری و حالتی که در آنجا کوهانی گردیده است شش شام  
 تر خط جان میگرد و در دست باطلی پنج مرتبه شست و باطلی  
 لا خمد و عفت است و در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 حالتی که شست و در کوهانی که در عفت و باطلی و عفت و در  
 مکر و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 و عفت و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 راه و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 افواج خود را با خود و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 نهادند و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 جهان یکبار و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 افواج احمد شاه و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در  
 نواز قیام الدخان و در مکر که در لای و در عفت و باطلی و عفت و در

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



سرخوی کفری است به بر و دشمنان خود و انوری ماه شنبه امضا  
 از اردلان نیر شاه بشده و نیز طبعی آنچیز از امیر وقت شاه سلطنت  
 رفیع از حقیقت با و شایان بماند اما هم عدالت قرار دادند  
 و اصل است جلوس محمد شاهی مؤخره غرضی الثانی بعد از ارسال  
 جلوس مقرر فرموده و بهای سلطنت ایشان باین غرض است  
 و کما که بشده و اختصاصیت است در سال و شش ماه و شش ماه  
 و یک روز و یک شب و یک لحظه که حق سلطان شکوهر حقیقت محمد شاه  
 از همراه رفیق برای اخذ انتقام عدول نظام الملک و ذرا احوال  
 او را قتل و عذاب نموده بود نسبت در کس موجود بشده و تمام  
 مملکت و مقام و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست  
 خان و سایر محرمات شاه و ایشان حسین علیخان را در عرض پناه  
 الکسری تضرع شکوه محمد این خان را و در کس است و کجاست و کجاست  
 حسین علیخان و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست و کجاست  
 کار ساز قرار داده و برای تواتر کار از فداست و قیام کرده  
 خود نیز از دست مرده حسین علیخان بکار آید و بعد از اسلح و غیره  
 شده و بعد از خواب غمید الله خان قطب الملک و کجاست و کجاست  
 و بعد از سلطان از ابراهیم زاده محسن را آورده و تحت شاهی شایسته

[illegible]

فرمود که در پیشگاه من و در پیشگاه شاهنشاهی من  
سایه باد و شاه پیش از این که من را این چنین که می  
قبل ازین بایستد آورده و در این بایستد که من بایستد  
راستی از این بایستد که من بایستد که من بایستد  
در این که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
خداوند و یکی از این بایستد که من بایستد که من بایستد  
بسم الله و در این که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
فصل دوم در بیان حسن و جمال و عظمی و جلال و کبریا و  
اینکه هر که از این بایستد که من بایستد که من بایستد  
خود بایستد که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
اینکه با او هر که از این بایستد که من بایستد که من بایستد  
بایستد که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
عظیم و در این که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
پیش از این که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
در این که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
عظیم و در این که من بایستد که من بایستد که من بایستد  
اینکه با او هر که از این بایستد که من بایستد که من بایستد



[illegible]

[illegible]

[illegible]

که منوره را بجا داشت و در میان آنده بیست و چهارده که در میان  
معمول چهارم خیال که قدیم برای مصارف کامل مقرب بود و مادر شاه  
تا و حاکم و قند خات بود و دیگر خان میکوبت فصل بود که سال  
عبدالیک است نده بیست و چهار که مادر شاه و انی است قند  
معارف است فرموده است که این خاتمه لغت فصل معارف  
مصلحت که علی محمد خان و دیگر خان و مادر که در میان  
و نواب خان و حاکم خان و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
خون علی محمد خان و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
که فصل از این دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
و محمد شاه مادر شاه و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
وزیر اعظم شده و در میان دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
بدر مطیع و مقام و نواب و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
عین خود که ایام طاعت و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
ما هم شماع کرده و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
بدر مطیع و مقام و نواب و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان  
که در میان علی محمد خان و دیگر خان و دیگر خان و دیگر خان



[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقوله هایت بخت قلعه زانه ولد حمید گردان مهر که به دست  
 آمده اند به شهر حسین حکیم الممالک شدت کفایت در هر دو فن  
 شکار و غیره است و در هندوستان از روسا و اطباء و  
 خود بود و این خدمت از دست به که بکنند نشان و این که  
 بحر در خطره از دماغه نیکوئی و در دستم و در طلب بر تو  
 حکمت که کند زوی خود و در نیکوئی که اسلیم که از بیعت از دست  
 نشوید نالایک بل بعد از آنکه در حکمت محمد اسمعیل شدی که در  
 بزرگوار و طول گرفته بود و حکمت که اورا حکمت اسمعیل اگر ایادی  
 حکمت و حکمت که در دست محمد بود و حکمت علی نقی طالع و در علی  
 نقی خان که عزاه عظیم الله خان بود و حکمت مرتضی و حکمت نقی  
 و حکمتی غیر عظیم ایادی بود که در عظیم الله شد و در دست بود  
 حکمتی که در دست است و در دست که در ان نشان شد و در  
 آمده و در لایات امیران نیز تفریق شده هر کدام با مری که  
 مهارت هر یک است و در دست حال می و در دست و در دست  
 حکمت که در دست و در دست که در دست طبع غیر از دست  
 نوی که در دست که در دست که در دست که در دست که در دست  
 حکمت که در دست که در دست که در دست که در دست که در دست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و افزونی بود و چون در کارهای عباد الملک سایر امور را بر سر نهاده اند  
سپین نواب چاه و خان و غیره خود را در خدمت و کفایت تیار نموده اند و  
اینک این باقی داشته و در سال سپین و قیام فرموده تعیین عاقبت محمود  
خان نموده و با وصیت این واقعات است و نواب سوال اصلاح هم  
بیان بود لیکن سعاد جانف و قمر لیاش شکر کنده و و کس نوره و  
دیگر در پاگاه است و سواد بر کرده و نواب هم شریف داد که  
کشمیری در زمانه امان نموده ایم تیار علی نه ایستادگان حوال  
و دیگر در طرف کشمیری و در آنجا اتفاق نموده و طرفه مقصود  
بر مردم شهر بود و که در آنجا چاه چاه و قمر لیاش شریف  
بسیار بودند و در آنجا در شاهی حکم کرد که خانهای بملایان  
و در بعضی نایب و درین فزده اکثر مردم در آنجا خود نمودند  
و نوابی و نایب حکم با دشت و صادر شد که خان سپین محمد خان  
خان محمود را تیار راج نمایند که در جمیع احوال تیار و مال  
خود را علی بنای و در بعضی عالی مقامی و با میل کردند و مردم می  
دانستند که چنانکه در نایب شجاع الدوله اند و در حضور شاه  
حاضرند و ساکنان عیال و اموال خود را در آنجا گذارند و در همه  
تیار راج رفتند و با و خود شکر باره را این برین و بعضی نواب

و در خانه خوانی محمد با او که هر وقت در زیر پویند چنین جانور  
روید و باز از ایشان بر روی شمشیرهای خود و نظیر شام و در هر  
که حضرت ظاهر مبارک است جمع دارند از حلقی خود حرکت کرده بودند  
خارج تر از این و ... از این راه و در سکینه خانه ایشان را میگویند  
مال مردم بسیاری که در آنجا کنشته بودند بفارت میروند و این  
نقدی است که حال شویس غلامی که در بدو سمت کشری در دوازه  
را که در آنجا کنشته بودند نظیر اجتماع اموال غلامی بدتر از  
ایمان که در آنجا کنشته بودند که در سطر شده شروع به فرار  
ممودند و اموال و غیره شویس که در آنجا کنشته بودند در حالت  
بهرین حالت نظر او را در راه میبرد و در این بین کشتن و کشتن  
باده هر روز در دوازه خود ظاهر میماند و غرض ایشان  
مرفوعه و اقل و کم که در بدو استغیل خان که با بی که در شمشیر و در  
در حلقی مبارک است خان و در حال کشتن برج شمشیرهای که در سطر  
تو از آنجا و در میان سبزه و بالایشان میروند و نقیب در سبزه  
سبزه آن نقش شیده با وصف عدم اینده ام تمام مردم ستاری  
از فرقه و الا شایسته و نوکران عماد الملک و سبکت التاج و سبکت  
نظیر مرون نقیب که در کار میکردند کار را میدادند و سبکتای برج سبکت

مورچال انش کشتن بر تریه جمع کشتی مجروح و پرتی عمارت نه دالوج  
و در سر پوریش او رفقه نزدیک بود که آنکه خد ظاهر زندگانی  
الکاک بر خشی و حافظ کجلا و خان و کلبه غره معانی شده  
جرات نای نمایان بطور آوونه و دگر و دگر و انوونه  
منج سدر مع سدا کت شدند و کتب خان در بطله و کجلا و  
باشی قایم ماند و کشتن اسامی و کشتن مورچال خود را چاک  
منصف کجلا و دلت نمود و امیر محمد با صفت ظاهر شد  
در آنکه سبب مرید و مورچال و کجلا و نمایان در میان  
بسی نمایان نماند و مرید بعد از آنکه سبب مرید و کجلا و  
و حافظ کجلا و خان و غره مورچال خود را کشتن مرید و کجلا و  
نماند و مرید و مورچال خود را کشتن مرید و کجلا و  
سمت و دیا نظر بر احکام مورچال حریف موقوف نموده کاس  
مال کتوره و غره و نصبت در مودید و بار از ملک الموت و از و قیاده  
کشتید و مرید و غره و کجلا و مورچال الطرف را قایم کرده محاربا  
سخت میان این کجلا و سبب که در در صلب جرات کجلا و کجلا و  
و الطرف هم دخول شده و کجلا و کجلا و کجلا و کجلا و  
بمان کشتن در کاسه کردند و مرید و کجلا و کجلا و کجلا و

[illegible]

١٥٠

...مجلس ...

...میں نے اس کو دیکھا تھا ...

...میں نے اس کو دیکھا تھا...